



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



در مکتب اهل بیت

عصمت در نبوت و امامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عصمت، در نبوت و امامت

نویسنده:

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	عصمت، در نبوت و امامت
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۵	سخن مجمع
۱۹	مقدمه
۲۷	گفتاری پیرامون عصمت، بایسته نبوت و امامت
۲۷	اشاره
۳۱	نخست: معنای عصمت در لغت و اصطلاح
۳۳	دوم: نقطه اختلاف دو مکتب در مبحث امامت
۳۳	اشاره
۳۴	دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام
۳۷	[دیدگاه] دیگر مکتبها پیرامون عصمت
۳۷	اصحاب حدیث
۳۷	معتزله
۳۸	اشاعره
۴۰	مکتب اهل بیت علیهم السلام
۴۲	سوم: ضرورت عصمت
۴۲	اشاره
۴۲	۱- فراخوان به توحید
۴۳	۲- ابلاغ رسالت
۴۴	۳- تحقق بخشیدن به عدالت
۴۵	۴- مزده و هشدار
۵۰	چهارم: عصمت و اختیار

۵۳	پنجم: عصمت و عدالت
۵۵	ششم: عصیان، استغفار و توبه در زندگی پیامبران علیهم السلام
۵۵	اشاره
۶۳	سهبو و فراموشی پیامبر (علیهما السلام)
۶۵	ادله نقلی بر عصمت پیامبران علیهم السلام
۶۸	هفتم: عصمت، بایسته امامت
۶۸	اشاره
۷۱	شریعت پایدار و فراگیر
۷۵	ادله نقلی بر عصمت امامان علیهم السلام
۷۵	اشاره
۷۵	۱- آیه تطهیر
۸۰	۲- آیه مباحله
۸۶	۴- حدیث ثقلین
۱۰۴	چکیده سخن
۱۰۷	درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور: عصمت، در نبوت و امامت [کتاب] / گروه پژوهش و پاسخ به شبهات، عبدالرحیم موسوی؛ مترجم: حسین اسلامی اردکانی؛ تهیه کننده: اداره ترجمه معاونت فرهنگی؛ ویراستاری: امرا... نصیری

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت علیه السلام، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۰۰ص. ۲۱×۱۴/۵ س م.

فروست: در مکتب اهل بیت علیه السلام؛ ۴۰

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۹۳.

شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۲۸۴۳۰

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

عصمت، در نبوت و امامت

گروه پژوهش و پاسخ به شبهات، عبدالرحیم موسوی

مترجم: حسین اسلامی اردکانی

تهیه کننده: اداره ترجمه معاونت فرهنگی

ویراستاری: امرا... نصیری

ص: ۵

«کار اساسی شما [مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)] ... معرفی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است به دنیای اسلام. بلکه به سراسر عالم، چون امروز همه دنیا تشنه معنویت اند و این معنویت در اسلام هست و در اسلامی که در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) معرفی می کند به نحو جامع و کاملی وجود دارد».

(از بیانات مقام معظم رهبری «مد ظله العالی»، ۱۳۸۶/۵/۲۸)

مکتب اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) که تبلور اسلام ناب محمدی علیهما السلام و متکی بر منبع وحیانی است، معارف ژرف و عمیقی دارد که از اتقان، استحکام و برهان برخوردار می باشد و مطابق با فطرت سلیم انسان هاست؛ بر همین اساس است که حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«فإنَّ الناس لو علموا محاسن كلامنا لا تبعونا» [شیخ صدوق (رحمه الله)، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲: ۲۷۵]. این مکتب غنی و نورانی در پرتو عنایات الهی و هدایت ائمه ی اطهار (علیه السلام) و نیز مجاهدت هزاران جهادگر عرصه های علم و فرهنگ در طول قرون گذشته و حال، بسط و گسترش یافته است.

پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (قدس سره) و تأسیس نظام اسلامی با تکیه بر قوانین اسلامی و با

محوریت ولایت فقیه، افق های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدیدی را برای انسان های آزاده به ویژه مسلمانان و پیروان و محبان اهل بیت (علیهم السلام) گشود و توجه بسیاری از نخبگان و مستضعفان جهان را به خود معطوف کرد.

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)، مولود این دگرگونی مبارک است که به ابتکار مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مد ظله العالی) در سال ۱۳۶۹ شمسی / ۱۹۹۰ میلادی تأسیس شد و تاکنون خدمات شایانی را در تبلیغ معارف قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) و حمایت از پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در سراسر جهان انجام داده است.

معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) در راستای رسالت خود جهت ارتقای شناخت و آگاهی پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در موضوعات، سطوح، مخاطبان و عرصه های مختلف، در حوزه های تولید کتاب و مجلات به زبان های متعدد و سائر محصولات فرهنگی به فعالیت پرداخته است.

این اثر با هدف معرفی معارف اهل بیت (علیهم السلام) و پاسخ به شبهات مخالفین به ویژه وهابیان و سلفی ها تهیه شده و حاصل تلاش علمی و پژوهشی گروهی از پژوهشگران و نویسندگان فرهیخته و صاحب نظر و ارجمند می باشد.

در اینجا بر خود لازم می دانم از دبیر کل محترم مجمع، حضرات اعضای محترم شورای کتاب، مدیران محترم اداره کل پژوهش و ترجمه، رئیس محترم گروه مطالعات بنیادی، دبیر محترم شورای کتاب و گروه مطالعات بنیادی، مترجمین عزیز و همکاران اداره ی ترجمه تقدیر و تشکر نمایم. همچنین از برادرانی که در ویرایش، تایپ، مقابله، تصحیح، آماده سازی، نشر و چاپ این کتاب تلاش کردند، تشکر می کنم و توفیق همگان را از خداوند متعال مسئلت دارم.

معاونت امور فرهنگی مجمع در راستای تعمیق و پویایی آثار منتشره در حوزه ی معارف اهل بیت (علیهم السلام) در سراسر جهان، از دیدگاه ها و پیشنهادهای اساتید، فرهیخته گان، صاحب نظران و پژوهش گران ارجمند استقبال می کند تا زمینه های بسط و گسترش هرچه بیشتر معارف اهل بیت (علیهم السلام) فراهم گردد.

به امید تعجیل در ظهور و فرج منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج).

نجف لک زایی

معاون امور فرهنگی

ص: ۱۱

وحدت، همبستگی، اتحاد و انسجام، از اصول عقلانی و برخاسته از اعماق سرشت انسانی است؛ هم چنان که یک اصل ثابت، مسلم و همیشگی دین مقدس اسلام نیز بوده و هست و تحقق آرمان های آفرینش و نیل به اهداف عالی آن در این راستا قابل دسترسی است و قطعاً هیچ قوم و آحاد جامعه ای، در جنگ و فتنه، نزاع و تفرقه، به خیر و سعادت و کمال انسانی، نخواهد رسید.

امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بَفُرْقِهِ خَيْرًا مِّمَّنْ مَضَى وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ. (۱)

«خداوند سبحان، نه به گذشتگان و نه به آیندگان، با تفرقه و جدایی خیری را عطا نکرده و نمی کند».

در سایه وحدت و یک دلی است که جامعه به آرمان ها و پله های ترقی، گام نهاده و زیباترین استحکامات را بر سرتاسر جامعه حاکم می کند و محبت و صمیمیت و صلح و صفا را می گستراند.

از این رو، می بینیم قرآن کریم با لحن محکم و با هدف هدایت، چنین می فرماید:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (۲)

ص: ۱۳

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۷۶.

۲- (۲) - آل عمران: ۱۰۳.

«همه با هم، به حبل الله چنگ زنید و پراکنده نشوید و یاد بیاورید آن زمانی را که با هم دشمنی می کردید. پس خداوند دل های شما را به هم نزدیک کرد و الفت و برادری بر شما حاکم نمود و (نیز) یاد بیاورید آن زمانی را که شما، در لبه پرتگاه آتش قرار داشتید، پس خداوند شما را از آن نجات داد و خداوند این چنین آیات خود را تبیین می کند، شاید به هدایت دست یابید».

و نیز پیامبر اکرم؛ حضرت محمد بن عبدالله (علیهما السلام) می فرماید:

«المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضاً». (۱)

«نسبت فرد با ایمان با مؤمن دیگر، همانند اجزای یک ساختمانند که هر جزئی از ساختمان، جزء دیگر را نگه داشته و محکم می نماید».

و نیز حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) می فرماید:

«المؤمن أخو المؤمن، كالجسد الواحد، إن اشتكى شيئاً منه وجد ألم ذلك في سائر جسده». (۲)

«مؤمن برادر مؤمن است، مانند آنکه یک جسد می باشند؛ اگر عضوی از آن به درد آید، درد و رنج آن به دیگر اعضا خواهد رسید».

بنابر این تفرقه، کینه توزی، نزاع و خون ریزی، هرگز مشروعیت و مصونیت نداشته و از کبائر و زشتی هاست که وجدان و عقل سلیم، آن را بی اساس و بی فرهنگی معرفی کرده و در دین اسلام هم شدیداً مورد نکوهش و توبیخ قرار گرفته و مرتکب آن را به عذاب الهی، وعده داده است.

جهالت جاهلان و دسیسه دسیسه گران و فتنه انگیزان، در طول تاریخ مسلمین، کوشیده است که وحدت صفوف و یک پارچگی مسلمین، به جنگ و

ص: ۱۴

۱- (۱) - اصول کافی ۱۶۶/۲؛ نهج الفصاحه: ۷۷۹؛ کنز العمال: ۱۴۱/۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۸/۶۱.

خون ریزی تبدیل شده و کینه و بغض و بد بینی و اِتهام به خروج از دین و ورود در شرک را گسترش دهد. بنابراین بر مسؤلان و رهبران اُمّت و بر آحاد جامعه اسلامی، فرض و حتم است که اجازه ندهند چنین فضائی بر جامعه اسلامی حاکم گردد و در نتیجه ذخائر و ثروت های امت اسلام، توسط مستکبران روزگار و کافران خوش رنگ و نگار و صاحبان تراست ها و کارتل ها به راحتی و سهولت، غارت شود.

ما پیروان اهل بیت (علیهم السلام)، بر خود لازم می دانیم جهت وحدت بیشتر مسلمین و زدودن موانع این اتفاق و انسجام، نسبت های ناروائی که در طول تاریخ، به ویژه در این سال های اخیر، به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و به صورت ناجوانمردانه نسبت داده شده، از خود دور کنیم و با تمام وجود، از این تهمت ها و نسبت ها توسط تکفیری ها و جریاناتی که آلت دست انگلیسی ها، صهیونیست ها، و غارتگران امریکا و ... هستند، اعلان انزجار و تبری بجویم.

از باب نمونه:

۱ - ما که کتاب آسمانی مصون از تحریف، یعنی قرآن کریم را تنها کتاب همه مسلمین و بدون آن که کم و زیاد شده باشد و عیناً، همان قرآن کریم حضرت خاتم الانبیاء محمّد مصطفی (علیهما السلام) و ثقل اکبر و سرتاسر آن را داعی توحید و یکتاپرستی می دانیم؛

- ما که بزرگ ترین موفقیت پیامبر اکرم (علیهما السلام) را نفی بتها (اصنام) و نفی عبادت لات و عزّی و اعلان و تحقّق کلمه توحید «لا إله إلا الله» می دانیم؛

- ما که خطبه های غزای توحیدی مولی الموحّدين امیر المؤمنین (علیه السلام) را - شبانه روز - در مراکز آموزشی و پژوهشی، دانشگاه ها و حوزه ها و محافل علمی و تربیتی مان به تلاوت و تدریس و استضاءه می نشینیم؛

ص: ۱۵

- ما که در مساجد و مراکز عبادتی مان ، متون سراسر توحید اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) را همانند دعای کمیل از امام علی(علیه السلام)، دعای عرفه از امام حسین(علیه السلام) و دعای ابو حمزه ثمالی از امام سجاد(علیه السلام) و ده ها دعای توحیدی دیگر تلاوت می شود و طنین انداز است:

«... متی غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ... عَمِيْتُ عَيْنٌ لَا تَرَكَ... مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الْمَدَى فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ...».

(۱)

- ما که هزاران اثر معرفتی و توحیدی همچون کتاب توحید شیخ اقدم «صدوق» را داریم، ما که ...

با همه این اوصاف، به صورت جاهلانه و مزورانه و مزدورانه به هدف بدبین کردن سایر مسلمین ناجوانمردانه به شرک متهم شده و می شویم!!! (فما لهم کیف یحکمون)!!؟!!

۲ - اعتقاد به امام مهدی(علیه السلام) و مهدویت، ریشه قرآنی دارد و مذاهب و فرق اسلامی - روی هم رفته - به آن اعتراف دارند تا جائی که انکار آن را موجب قتل منکر آن دانسته اند. (۲)

و نیز جایگاه رفیعی از سنت و معرفت اسلامی را برای آن حضرت ذکر کرده اند و قاطبه علمای اهل بیت(علیهم السلام) و بسیاری از علمای مذاهب اسلامی، روایات و احادیث و اخباری که در شأن و ولادت آن حضرت است، مورد تصریح و تصحیح و اعتراف قرار داده اند؛ مانند صاحب سنن ترمذی، قرطبی مالکی، ابوجعفر عقیلی، سیوطی، ابن حجر عسقلانی، حاکم نیشابوری، بیهقی، ابن اثیر، بغوی، ابن قیم، ذهبی، تفتازانی، ابن کثیر دمشقی، جزری شافعی، عبدالوهاب شعرانی، متقی هندی، عبدالباقی زرقانی، سفارینی حنبلی، محمد امین

ص: ۱۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۶/۹۵ (بخشی از دعای عرفه).

۲- (۲) - همانند ابن حجر هیتمی شافعی، شیخ صبای حنفی، خطابی مالکی، یحیی حنبلی و...

سویدی، شوکانی، مؤمن شبلنجی، قنوجی بخاری، کتانی مالکی، خضر مصری، غماری شافعی، ناصر الدین البانی، ابوالعلی مودودی، کمال الدین ابن طلحه شافعی، یاقوت حموی، ابو نعیم اصفهانی، ابن جوزی حنبلی، گنجی شافعی، جوینی شافعی، ابن علی شافعی همدانی، حمد الله مستوفی، ابن شحنة حلبی حنفی، خواجه پارسا حنفی، ابن صبّاغ مالکی، سراج رفاعی، ابن طولون دمشقی، ابو عیّاس قرمانی حنفی، ابن عامر شیراوی، ساباط قاضی حنفی، قندوزی حنفی، حمزاوی شافعی مصری، زرکلی سلفی، یونس سامرای، احمد طوسی بلاذری، ابن شاکر بدری شافعی، عبدالکریم یمانی، صبان شافعی، ابن عماد دمشقی حنبلی و غیر اینان... .

حال نگاه بیندازید و ببینید:

امام مهدی(علیه السلام) و مهدویّت - که در کتاب و سنّت، محکم ترین ریشه و اساس و برهان و این همه معترف به تواتر و صحت و ولادت و حیات از جمیع فرق اسلامی دارد- چگونه با زشت ترین تعبیرها مورد استهزاء و تمسخر و افتراء و نسبت های ناروا قرار گرفته است؟!.

از این عصاره انبیاء و خلف اوصیا، گاهی به «امام مزعوم» و گاهی به «معدوم» و ... تعبیر می شود!! و گاهی می نویسند که شیعیان کنار سرداب حله یا سرداب بغداد، یا سرداب سامرا (1) و یا ... مرکبی را آماده می کنند تا آن که او وقتی که از آن سرداب خارج شد، سوار آن مرکب شود!. اینان هنگام نماز هم، هم چنان در کنار مرکب باقی می مانند، زیرا ممکن است که در همان وقت از سرداب خارج شود و کسی کنار مرکب نباشد تا او را سوار کنند!!.

ص: ۱۷

وارونه نشان دادن حقایق، تحریف و سیاه‌نمایی در زمینه اعتقادات و معارف حقه اهل بیت (علیهم السلام) توسط دشمنان و بقاء بر میت‌های آکله‌الاکباد و آنان که گوینده «لا اله الا الله و محمد رسول الله» و معتقدان معاد و محشر و اهل قبله و قرآن را همانند گوسفند سر می‌برند و جهت جلب رضایت سردمداران کفر و غاصبان قدس، همه‌گونه خوش‌خدمتی دارند و در تمام دوران ننگین رژیم جعلی و سفاک صهیونیستی، در حمایت از مظلومین فلسطین، و مقدسات مسلمین حتی یک فشنگ و یا تیری رها نکرده‌اند، اما هر روز شاهد آنیم که دسته‌دسته اهل قبله و توحید و بعثت و معاد را با کمال شقاوت و بی‌رحمی، قطعه‌قطعه و به آتش می‌کشند و فتنه و تفرقه را بین امت اسلام می‌گسترانند.

لازم به تذکر است: این دو مورد به عنوان نمونه بود و گرنه مسلمانان هر روزه شاهد نشر و بسط صدها مورد دیگر با هزاران سایت و کتاب و مقالات و نرم‌افزار، توسط این مجموعه فاقد عاطفه و رحم و متحجر و تکفیری با هدف شوم تفرقه‌افکنی و جنگ و جدال در امت اسلامی می‌باشند، فالی الله المشتکی.

در هر صورت، ما به عنوان این که به حفظ وحدت مسلمین و قطع ید اجانب از بلاد اسلامی و زدودن اتهامات و افتراءات از مکتب اسلام و معارف اهل بیت (علیهم السلام) مکلفیم، بر خود واجب می‌دانیم جهت زایل کردن بدبینی از ذهنیتی که اینان در بین عموم مسلمین با دروغ، نفاق، افتراء و بهتان ساخته‌اند، اقدام نماییم و انزجار و بی‌زاری خود را از این تفرقه‌افکنان و جنگ‌افروزان وابسته به استکبار و کفر جهانی، اعلان نماییم.

مجموعه «فی رحاب اهل البیت (علیهم السلام)» (۱) حدود چهارده سال پیش، جهت زدودن این ذهبت و زدودن برخی از موانع وحدت، در معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام و با کمک، مساعدت و همکاری گروهی از فضلا و محققین (۲)، طراحي و سپس مورد تنظيم و تدوین قرار گرفت.

بحمدالله به سرعت و به طور گسترده و چشمگیر، مورد استقبال محافل علمی و پژوهشی و علاقه مندان و دوستان وحدت مسلمین، قرار گرفت.

شخصیت های علمی و دست اندرکاران نشر و قلم و گروه های محاوره و مناظره، در همان زمان تدوین و نشر، پیشنهاد ترجمه ی این مجموعه را به زبان های زنده دنیا دادند که بحمدالله ترجمه فارسی آن توسط اداره ترجمه

ص: ۱۹

۱- (۱) - این مجموعه بیش از چهل جلد است که هر یک از آنها به یک موضوع و یک شبهه اختصاص دارد و به زبان عربی و با سبک مقارنه و ارائه دلائل تنظیم یافته است.

۲- (۲) - جهت تقدیر از زحمات عزیزانی که در این مجموعه به نوعی تلاش داشته و نقشی که در تحقق این کار علمی و فرهنگی داشته اند. متذکر می شویم: ۱- ابوالفضل اسلامی (علی)؛ مسؤول گروه و مشرف علمی پروژه. ۲- سید منذر حکیم؛ پیگیر امور مجموعه. ۳- ۵- سید عبدالرحیم موسوی (رحمه الله)، شیخ عبدالکریم بهبهانی و صباح بیاتی؛ تهیه کنندگان بعضی از متون مجموعه. ۶- ۹- شیخ عبدالأمیر سلطانی، شیخ محمد هاشم عاملی، شیخ محمد امینی و شیخ علی بهرامی؛ تصدی مسائل استخراج و مقابله. ۱۰- ۱۳- سید محمدرضا آل ایوب، عباس جعفری، حسین صالحی و عزیز عقابی؛ در مسائل تصحیح و تطبیق و روند امور. ضمن آن که از نظرات ارزشمند آقایان: شیخ جعفر الهادی (خوشنویس)، شیخ محمد هادی یوسفی غروی، استاد صائب عبدالحمید و غیر اینان در برخی از این متون استفاده کرده ایم. جزاهم الله خیر الجزاء. (ناشر)

معاونت امور فرهنگی، آماده گردید و اینک مورد بررسی مجدد و ویراستاری قرار گرفت و تقدیم علاقه مندان می شود.
امید است که این تلاش و جهاد فرهنگی، مورد قبول پروردگار متعال و عنایت حضرت بقیه الله الأعظم (عج) قرار گرفته باشد.

گروه مطالعات بنیادی

ابوالفضل اسلامی (علی)

۱۳۹۲/۸/۲۸

ص: ۲۰

خدای متعال، انسان را به گونه ای آفریده است تا بتواند حق و دعوت آن را پذیرفته با آن تعامل و تفاعل داشته باشد و همین ویژگی است که ارتباط با عالم غیب را در انسان پدید می آورد و از رهگذر این ارتباط، هدایت پذیر می شود و در نهایت، با راههای فراهم آمده هدایت، ارتباط برقرار می کند.

از آغاز آفرینش، انسان بر اساس فطرت پاک خود، کوشیده است تا به کمال مطلوب برسد؛ کمالی که باید با ابزار به ودیعت نهاده شده در انسان (اختیار)، تحقق یابد و هم بدان وسیله بود که بر دیگر آفریده ها برتری یافت و او را برای به دوش کشیدن امانت آسمانی، شایستگی بخشید؛ از این رو، انسان، تنها آفریده ای است که در عرصه ناهمسازی فکری و رفتاری، با خط هدایت و استقامت رقم خورده از مبدأ وحی، مسؤولیت افعال خود را برعهده دارد.

در این جا پرسشی به ذهن می رسد و آن این که:

چه راهی است که دستیابی به معارف و علوم را که بازشناختن راه صحیح هدایت و تمییز میان اعمال صالح و نا صالح را برای انسان ممکن می کند تا اراده اش را برای عملی کردن آنچه در ذهن او به صورت نظری باقی مانده به فعالیت وادارد؟

حقیقت این است که وجود موانعی که آدمی را از هدایت بازمی دارد، از یک سو، و نقش علوم و معارف الهی و ارزشها و معیارهایی که با هدایت انسان، به بیداری وی می انجامد، از دیگر سو، ما را به جستجو برای شناخت راهی می خواند، که زمینه «معرفت» را برای انسان فراهم آورد؛ بنابراین، هدایت - که لطف الهی است - انسان را با عالم غیب، مرتبط می سازد تا او را از لغزشگاه های انحراف و گمراهی و دوگانه پرستی، ایمن دارد، لذا لطف حقّ به کسی تشبیه شده که شخصی را به میهمانی فرا می خواند و نیک می داند مهمان دعوت او را اجابت نمی کند، مگر وقتی که با نوعی تأدب همراه باشد. روشن است که اگر میزبان، با انسان چنین عمل نکند، نقض غرض کرده است و هدف از دعوت، محقق نخواهد شد.

این لطف خداوند، در «نبوّت» تجسّم یافته و خطاب حضرت باری تعالی را برای انسان به ارمغان آورده، او را به طور کامل با مفهوم عدالت و کمال مطلوب، آشنا می کند. بی تردید، اسلام، آخرین رهاآورد رسالت الهی است و شیوه و منش اسلام، در زمینه معارف ربّانی، تفکیک ناپذیر است؛ زیرا رسولان که اوامر شریعت را از سوی خداوند، ابلاغ و مردم را با اوصاف او آشنا می کنند، به یقین، خویش را به اخلاق حضرت باری تعالی آراسته و به آرایه عدل، زیور یافته اند و برگزیدگان از میان مردم اند؛ چنان که خدای متعال درباره ایشان می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُ بَعْضَهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱).

«به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است؛ فرزندان آنی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست».

این برگزیدگان، عهده دار مسؤولیت ابلاغ رسالت الهی و وارثان علوم الهی اند.

بر اساس سنت الهی، هدایت مردم باید توسط رسولانی صورت پذیرد که مورد وثوق حضرتش باشند و این تأیید قرآنی که حاکی از اراده و اختیار الهی درباره رسولان است، مورد مخالفت اسلام نیست و همانی است که قرآن تبیین کرده می فرماید:

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاءٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبَعِ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲).

«بگو: من از [میان] پیامبران، نو در آمدی نبودم و نمی دانم با من و با شما چه معامله ای خواهد شد، جز آنچه را که به من وحی می شود، پیروی نمی کنم و من، جز هشدار دهنده ای آشکار [بیش] نیستم».

بنابراین بیان الهی خاتم رسولان و تصدیق کننده رسولان و رسالتها، نه تنها مردم را فریب نداده حقایق الهی را از آنان پوشیده نمی دارد و حق را با باطل نمی آمیزد بلکه با تمام توان و دلسوزانه

ص: ۲۳

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۳۴ - ۳۳.

۲- (۲) - احقاف (۴۶): ۹.

می کوشد تا این امر الهی را که رهبری دینی و اعتقادی و قدرت سیاسی، باید در اختیار بنده برگزیده خداوند قرار گیرد، به همگان برساند و به مرحله عمل درآورد؛ همان چیزی که قرآن کریم بدان تصریح کرده می فرماید:

...وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ... (۱).

«و اگر چنین نکنی، پیام او را نرسانده ای».

این فرمان خداوند، در مورد مرجع دوّم؛ یعنی «امامت» است و رسول مکرم اسلام حضرت محمد مصطفی (علیهما السلام) در این راه، فعالیت بی دریغ کرد و فرد مورد نظر را که خداوند او را برگزید و فرمان به معرفی اش داد، در چارچوب برنامه ریزی برای آینده رسالت خود و اسلام، در «غدیر خم» و در موارد بسیاری به همگان شناساند تا اّمّت دریاابد که «امامت» و «ولایت» همانند «نبوّت» است، جز این که بر امام، وحی نازل نمی شود. حضرتش در حدیث «منزلت»، مهر تأییدی بر این اصل نهاد آن جا که فرمود:

«أنت منّي بمنزلة هارون من موسى، إلا أنه لا نبيّ بعدي» (۲).

«[یا علی!] نسبت تو به من، همانند نسبت هارون به موسی است، جز آن که پس از من، پیامبری نخواهد بود».

ص: ۲۴

۱- (۱) - مائده (۵): ۶۷.

۲- (۲) - صحیح مسلم (با شرح نووی): ۱۷۴/۱۵؛ مجمع الزوائد، هیشمی: ۱۰۹/۹؛ فتح الباری، ابن حجر: ۶۰/۷؛ المصنف، صنعانی: ۴۰۶/۵؛ المصنف، ابن ابی شیبّه: ۴۹۶/۷ و جز آن.

روشن است که لازمه نبوت مورد قبول خداوند، برخورداری از چند ویژگی، از جمله «عصمت» است؟ در این صورت، آیا عصمت از شروط امامت است؟ و در صورت مثبت بودن، چرا؟

دیگر این که: حدود آن در پیامبر و امام چیست؟ و چه ضرورت‌هایی دارد؟

و آیا بعد از اتفاق بر وجود عصمت در پیامبر، دلیلی نقلی در دست داریم که عصمت را در مورد امامت و امام ثابت کند؟ تمام این پرسشها و جز آن، در بخشهای بعدی این مبحث، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

البته پیش از پرداختن تفصیلی به «مبحث عصمت»، باید محلّ مناقشه مسأله؛ یعنی «جایگاه امامت» را تبیین نمود تا دریافته شود که «عصمت» و جز آن، شرط امامت است. آنگاه سخن به مرحله ای خواهد رسید که ضرورت عصمت در نبوت، همان ضرورت عصمت در امامت است. همچنین حدود و فواید آن، مطرح خواهد شد.

نخست: معنای عصمت در لغت و اصطلاح

برای «عصمت» چند واژه نزدیک بهم بر شمرده اند که از آن جمله است:

۱- المنع؛ (۱) بازداشتن، مانند: عصمه الطعام؛ غذا او را از گرسنگی دور داشت.

۲- الإلتجاء؛ (۲) پناه بردن؛ چنان که گفته می‌شود: إعتصم به فلان؛ فلان شخص، بدو پناه برد. و إستعصم، تحری ما یعصمه؛ در جستجوی چیزی (کسی) برآمد، تا او را پناه دهد.

۳- العصم؛ گرفتن و چنگ زدن در چیزی. و عاصم (گیرنده، نگاهدارنده) و معصوم (گرفته شده و نگاهداشته شده)، که ملازم یکدیگرند و هر یک حاصل شود، دیگری نیز به دست خواهد آمد. (۳)

در تعریف اصطلاحی عصمت، افراد بنا به پیروی از مکتبهای کلامی خود، تعریفهای گوناگونی به دست داده اند؛ مثلاً علمای مکتب اهل بیت علیهم السلام از واژه «عصمت»، تعریفی واحد ارائه داده اند و آن این است:

«نفوس معصومان از تن دادن به گناه ابا داشته به لغزشها و شهوتها تن نمی‌دهد».

ص: ۲۶

۱- (۱) - الصحاح، جوهری: ۱۹۸۶/۴.

۲- (۲) - دائره معارف القرن العشرين: ۵۰۵/۶.

۳- (۳) - معجم مفردات القرآن، راغب اصفهانی: ۲۴۹.

در حالی که پیروان دیگر مکاتب، در این مقوله دیدگاه‌های متفاوتی دارند؛ برخی از آنان، ارتکاب پیامبر (علیهما السلام) به گناهان کبیره پیش از نبوت را ممکن دانسته! و عده‌ای آن را توسعه داده ارتکاب گناه کبیره قبل از بعثت و پس از آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله ممکن می‌دانند!! البته آرای دیگری نیز در این مورد مطرح است.

در بخش‌های این مبحث، معنای واژه «عصمت» را از نگاه دو مکتب شیعی و سنی مورد بررسی قرار می‌دهیم تا از لابه لای مبحث، دریابیم که کدام دیدگاه به مفهوم «رسالت» نزدیکتر است.

دوم: نقطه اختلاف دو مکتب در مبحث امامت

اشاره

مسأله امامت و خلافت از دیدگاه مذهب تسنن، یک روی کرد داشته، امام و خلیفه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله را همان رهبر سیاسی می‌داند که پس از حضرت ختمی مرتبت، اداره شؤون نظام اسلامی را برعهده دارد؛ بنابراین، ضرورتی نمی‌بیند که چنین رهبری، از سوی خداوند و با بیان رسولش معین شده باشد بلکه امر انتخاب وی، به امت واگذار شده تا کسی را که شایسته چنین مسؤولیتی دانسته به رهبری برگزینند! چرا که از دیدگاه این مذهب، نقش امام و خلیفه محدود به رهبری سیاسی و زعامت امت است! و منطقی به نظر می‌رسد که منصوب کردن خلیفه با نظر شورای حل و عقد، یا موروثی باشد.

ص: ۲۷

آنچه می ماند، شناختن شروطی است که باید در نامزد جانشینی سیاسی پس از رسول خدا (علیهما السلام) باشد. این شروط، ممکن است از همان دیدگاهی به دست آید و مبنا قرار گیرد که معتقد است امامت و خلافت پس از پیامبر علیهما السلام فقط راهبری سیاسی است! بنابراین نظریه، وجود عدالت رفتاری متداول در عرف و نیز شرط علمی متعارف، در چنین شخصی، کافی است و عصمت و علم الهی، شرط راهبری نیست. از این رو، اگر فرد، دارای شروطی باشد که او را در ایفای مسؤولیتهای نظام اسلامی توانمند کند، کافی است.

چکیده رأی مکتب تسنن در موضوع امامت و خلافت، این است که: امام، یا خلیفه، تنها یک رهبر سیاسی است که مسؤولیت او از طریق انتخاب، شورا، چیرگی به وسیله قدرت و زور، وراثت یا وصیت، مشروعیت می یابد! - چنان که پس از پیامبر (علیهما السلام) این دیدگاه عملی شد - و همان طور که بیان شد، عدالت و علم به مفهوم رایج و متعارف را شرط دانسته اند.

دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام

با توجه به این دیدگاه، برخی درباره ضرورت وجود امام غایب، ضرورت معصوم بودن، یا ضرورت وجود نصی از رسول خدا در تعیین امام، پرسشهایی در ذهن می پروراندند. مکتب اهل بیت علیهم السلام خلافت پس از پیامبر (علیهما السلام) را وظیفه ای الهی و همانند مسؤولیت و

رسالت پیامبر (علیهما السلام) می داند و آن را تا واپسین لحظه زندگی در این خاکدان، مستمر و پایا دانسته و در استحکام بخشیدن به این امر، بی وقفه کوشیده است. هم از این روست که عصمت - حتی قبل از بلوغ - علم غیراقتسابی (لدنی) و نصی را که به امامت امام مشروعیت بخشد، شرط امامت می داند.

با مقارنه ای میان دیدگاه تسنن که فراهم آمدن شروط فوق را در خلیفه لازم نمی بیند و آن را شرطی برای مسؤولیت خلیفه نمی داند و دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام مبنی بر ضرورت عصمت و علم لدنی و نص نبوی برای امام، در می یابیم که «منصب امامت و خلافت»، فراتر از رهبری سیاسی است. این تفاوت دیدگاه، نقطه اختلافی است که بدفهمی و تشکیک در مسأله «عصمت» و بایستگی وجود نصی از پیامبر (علیهما السلام) در تعیین امام را تفسیر و روشن می کند.

آنچه مسلم است این است که امامت - چنان که در پرتو کتاب و سنت ثابت است - از این فهم و برداشت، فراتر بوده و تفاوت جوهری با فهم سطحی از امامت الهی پس از پیامبر (علیهما السلام) دارد؛ زیرا مکتب اهل بیت علیهم السلام بر این اعتقاد است که نقش امام، مرجعیت دینی است و وظیفه تشریحی او ابعاد مختلفی همچون: عقاید، اخلاق و رهبری را در بر می گیرد و از این روست که باید فرمانبردار او بود، از او پیروی کرد و آموزه های او را پذیرفت و بدان سر نهاد.

به دیگر سخن، قول، فعل، و تقریر امام معصوم علیه السلام، همانند قول و فعل و تقریر رسول خدا (علیهما السلام)، حجت شرعی و منجز است. به همین دلیل، باید امام همانند پیامبر (علیهما السلام) معصوم باشد و عصمت، لازمه امام در دریافت و تبلیغ است. این بیان، روشن می کند که در رهبری سیاسی محض، «عصمت» شرط نیست.

از دیگر بایسته های منصب امامت، این است که امام باید نیازهای جامعه را در امر معاش و معاد، بشناسد و راهکارهای آن را چنان که می سزد، ارائه دهد. بر این اساس و بی تردید، امام باید برترین مردم عصر خود باشد تا بتواند از عهده این مسؤلیت برآید.

از این رو، شیعه معتقد است که پیامبر (علیهما السلام)، در تعیین امام و خلیفه، نقشی مستقل ندارد بلکه به نص الهی، امام و جانشین پس از خود را تعیین می کند؛ زیرا هدف از امامت، ملاکهای آن و تعیین امام، با موضوع ختم رسالت و استمرار هدایت ربّانی در امتداد رسالت، مرتبط است و حکمت نهفته در پایان یافتن نبوت، به تعیین امام معصوم علیه السلام پیوند خورده است. و امام کسی است که پس از پیامبر (علیهما السلام) نیازهای ضروری امت اسلامی را برطرف می کند؛ بنابراین، مسأله امامت، امری اعتقادی است، نه حکمی فرعی از موضوعات فقهی. همین امر است که دامنه موضوع امامت را این چنین گسترده و مهم ساخته و آن را از شروطی فراتر از شروط رهبری سیاسی کرده است، لذا اگر وظیفه امامت، فراتر از وظیفه رهبری سیاسی

باشد، لزوماً «عصمت»، یکی از شروط جدایی ناپذیر آن خواهد بود؛ چنان که در نبوت نیز چنین است.

دیدگاه دیگر مکتبها پیرامون عصمت

در این بخش، سه دیدگاه را در «مبحث عصمت» بیان می کنیم:

اصحاب حدیث

«اصحاب حدیث، ارتکاب کبایر را برای پیامبران، قبل از نبوتشان ممکن می دانند و برخی از ایشان، ارتکاب گناه را توسط پیامبران در حال نبوت، ممکن می دانند، مگر دروغ گفتن، در مواردی که به رسالت و شریعت، ارتباط داشته باشد.

عده ای دیگر از اینان بر آنند که پیامبر حتی در دوران نبوت می تواند گناه کند، مشروط به این که در خفا باشد، نه آشکار!!

البته در میان پیروان این نظریه، کسانی هستند که معتقدند: پیامبر در هر حالی، ممکن است مرتکب گناه شود!!

معتزله

«معتزله»، پیرامون مسأله «عصمت» چندین نظریه پرداخته اند:

۱- «عصمت، با بلوغ معصوم، آغاز می شود و کفر ورزیدن و ارتکاب کبیره قبل از نبوت ممکن نیست، اما صدور گناهان کوچک - به استثنای دزدی چیزی، یا لقمه ای که انسان را به فرومایگی و دون صفتی منتسب می کند - از او ممکن است.

۲- ممکن نیست معصوم عمداً مرتکب گناه کبیره یا صغیره شود، اما سهواً، یا از باب تأویل، ممکن است مرتکب گناه شود.

۳- معصوم، تنها سهواً مرتکب گناه شده و البته به جهت آن، بازخواست خواهد شد؛ حال آن که قومشان، در مورد همین سهو، بازخواست نخواهند شد. روشن است که بازخواست معصوم در مورد خطا و سهو، به دلیل قدرت شناخت و الایی مقام و مرتبه اوست.

۴ - گناه کبیره و حتی صغیره که ناچیز انگاشته می شود؛ خواه قبل از نبوت، خواه بعد از آن، از پیامبران سر نمی زند.

اشاعره

این جماعت گفته اند: صدور هر گناهی، ناچیز باشد، یا بزرگ، از رسولان ممکن است، اما پیامبر، در حال نبوت از ارتکاب عمدی گناهان بزرگ و خرد، معصوم است، ولی گناهی که سهواً از او سرزند، ممکن است. همچنین قایل به امکان صدور معصیت از پیامبر، قبل از نبوت می باشند.

گروهی از اشاعره در تعریف «عصمت» گفته اند: آن (عصمت)، ملکه پرهیز از گناه، در عین دسترسی و توان انجام آن است.

(۱)

ص: ۳۲

[عصمت] بدین معناست که خدا [خصلت] گناه [جویی] را در بنده نمی آفریند. (۱)

تعریفی که اشاعره به دست می دهند، این است که: خدای متعال، گناه جویی را در معصومین نیافریده است. از این تعریف فهمیده می شود که آفریدن این خصلت در دیگر بندگان، از سوی خدا ممکن است.

البته چنین بیانی، نسبت دادن عمل قبیح به خدای متعال است، در حالی که ما معتقدیم از خدا جز نیکو و کمال، صادر نمی شود؛ از این رو، خدای سبحان در هیچ یک از بندگان خود، خصلت گناه جویی را نمی آفریند، چه رسد به پاکان و معصومان.

جان سخن این که: اصحاب حدیث و معتزله، همصدا ارتکاب کبیره و صغیره را برای امام ممکن دانسته، اما گفته اند: گناه کبیره موجب فساد امامت می شود که در این صورت باید او را از مقامش عزل و فرد دیگری را جایگزین او کرد.

حال که مفهوم و گستره عصمت، نزد پیروان دو مکتب روشن شد، دیگر فقرات این مبحث را بررسی می کنیم، باشد که چارچوبی از مفهوم اسلامی «عصمت» را از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام به دست دهیم.

شیخ مفید قدس سره درباره «عصمت» می گوید:

«عصمت، لطفی است از جانب خدای متعال که به مکلف می دهد، آن سان که درعین قدرت بر انجام ارتکاب معصیت و ترک طاعت، از آن باز می ایستد». (۱)

سید مرتضی قدس سره در این باره گفته است:

«عصمت، همانی است که [با بودنش] مکلف از فعل قبیح و خلل وارد کردن به واجب، باز می ایستد و اگر [عصمت] نباشد، از فعل قبیح و اخلال در واجب، پرهیز نمی کند و البته در هر دو حال (عصمت و عدم آن)، خداوند قدرت پایبندی و سرباز زدن را بدو داده است و این (عصمت) را خدا به بنده اش داده و می داند که او با وجود قوه عصمت، به معصیت روی نخواهد آورد، البته این موهبت به گونه ای نیست که از انسان معصوم، سلب اختیار کند». (۲)

نیز گفته است:

«[عصمت] لطفی است که خدای متعال نموده، بنده ای را که از ارتکاب فعل قبیح پرهیز می کند، بدان می آراند». (۳)

ص: ۳۴

۱- (۱) - النکت الاعتقادیة، مصنفات شیخ مفید: ۳۷/۱۰.

۲- (۲) - الحدود و الحقائق، سید مرتضی: ۱۶۷.

۳- (۳) - الرسائل، سید مرتضی ۳/ ۳۲۵.

شیخ طوسی قدس سره عصمت را این گونه بازشناسانده است:

«[عصمت] ملکه ای است نفسیه که بر اثر وحی پیاپی و تصوّر فجور و رذالت و پستی گناه، برای پیامبران و امامان علیهم السلام حاصل می شود و قوّه عقلی و نیروی نفسیه ای است در معصوم که به وسیله اسباب اختیاری و غیر اختیاری، در ایشان فراهم آمده است». (۱)

علامه حلی قدس سره می گوید:

«امامیه، مطلقاً بر این اعتقادند که پیامبران، پیش از نبوت و در حال نبوت، از گناه خرد و کلان، معصوم و از معصیتها - خواه سهواً، خواه عمداً - و هر رذیله ای که مایه منقصت و دلیل بر خست و فرومایگی باشد، منزّه اند؛ اما دیگر مذاهب در این زمینه به اتفاق، نظر مخالف داشته صدور معصیت را از آنان ممکن دانسته، برخی نیز کفر آنان را پیش از نبوت و پس از آن، همچنین سهو و غلط را از ایشان ممکن شمرده اند». (۲)

مرحوم مظفر در تعریف «عصمت» آورده است:

«[عصمت] منزّه بودن از گناهان صغیره و کبیره و از خطا و فراموشی است». (۳)

ص: ۳۵

۱- (۱) - تلخیص الشافی، شیخ طوسی: ۱ / ۷۱.

۲- (۲) - دلائل الصدق: ۱ / ۳۶۸.

۳- (۳) - عقائد الإمامیه، شیخ محمد رضا مظفر: ۵۴.

با شناخت نقش و مأموریت‌های الهی که برعهده پیامبران نهاده شده و بدان مأمور شده اند، می توان به «ضرورت عصمت در نبوت» پی برد. اهداف و مأموریت‌هایی که قرآن کریم تبیین کرده ذیلاً بیان می شود.

۱- فراخوان به توحید

پیامبران، در تمام دوران مأموریت خود، کوشیدند تا افراد جامعه را از گونه های عبودیت وارهانده، جذب عبودیت خالص خداوند کنند و در تحقق بخشیدن به این هدف و بالابردن سطح کمال جویی و شناخت بندگی در تمام ابعاد آن، با انواع آزار و شکنجه مخالفان، رو به رو شدند، اما علی رغم تمام مشکلات، لحظه ای از ابلاغ رسالت بازماندند؛ زیرا از سوی خدا مأمور بودند؛ چنان که حضرت باری تعالی در این باره می فرماید:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ... (۱).

در حقیقت، در میان هر امتی، فرستاده ای برانگیختیم [تا بگوید: خدا را پرستید و از طاغوت پرهیزید].

ص: ۳۶

وانگهی روشن است که «عبادت»، امری است سترگ؛ زیرا محوری است که فعالیت های زندگی، گرد آن می چرخد و پرچمی است که از آغاز آفرینش، چالشهای فراوانی در مورد آن چهره نموده است.

۲- ابلاغ رسالت

دیگر مأموریت پیامبران، ابلاغ رسالت و نصایح و آموزه های الهی به جامعه بشری بوده است؛ چرا که شناخت و درک مصالح و مفاسد، با رسالت و شفافیت آن، پیوند خورده است؛ از این رو، پیامبران، با ایفای نقش هدایتگرانه، خود، این مطلب را به گوش جهانیان رساندند که انسان، بدون پیوند با اندیشه های آسمانی و به خودی خود، نمی تواند عدالت و هدایت را درک کرد، و بشناسد. البته پیامبران، در هر زمانی دلیل و نشانه ای روشن بر حقانیت دعوت خود ارائه داده اند؛ چنان که خدای متعال در این باره می فرماید:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُوهُمْ بِالْبِئَاتِ... (۱).

«و در حقیقت، پیش از تو فرستادگانی به سوی قومشان گسیل داشتیم، پس دلایل آشکار برایشان آوردند».

ص: ۳۷

و نیز از زبان رسولش می فرماید:

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ (۱).

«پیامهای پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم».

۳-تحقق بخشیدن به عدالت

مسلم است که وظیفه پیامبران در هشدار و انداز، فقط بیان نظری رسالت و اثبات ضرورت ایمان و ترک خدایان متعددی که به بیراهه های ستمگری و فساد می کشانند، محدود نبود و تنها بر محور تربیت عملی انسان نمی چرخید بلکه با انگیزه ظلم زدایی و مبارزه با مستکبران، تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی مردم را عرصه فعالیت خود قرار می دادند. خدای سبحان در این باره می فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲).

«به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایلی آشکار روانه کردیم و با آنان کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند. و آهن را که در آن، برای مردم خطری سخت و سودهایی است، پدید

ص: ۳۸

۱- (۱) - اعراف (۷): ۶۸.

۲- (۲) - حدید (۵۷): ۲۵.

آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می کند. آری، خدا نیرومند شکست ناپذیر است».

۴- مزده و هشدار

دیگر وظیفه رسولان و پیامبران الهی، خیرخواهی و خالصانه کوشیدن برای امت و هشدار دادن در مورد خطرهای ناشی از شرک و ورزی آنچه به فروپاشی فرهنگهای پاک می انجامد، بود. همچنین آنان بایستی امتهای خود را با قوانین الهی حاکم بر آفرینش و این که پس از مرگ، حیاتی جاودان وجود دارد و در آن حیات، بدکار، کیفر شده و نیکوکار، پاداش داده می شود، آشنا می ساختند. خدای سبحان درباره این بخش از رسالت رسولان می فرماید:

رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ... (۱).

«پیامبرانی بشارتگر و هشداردهنده بودند».

نیز می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۲).

«ای پیامبر! ما تو را [به سمت] گواه، بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم».

ص: ۳۹

۱- (۱) - نساء (۴): ۱۶۵.

۲- (۲) - احزاب (۳۳): ۴۵.

بنابراین، اگر پیامبر از سوی خدای متعال، ابلاغ رسالت کرده احکام او را به مردم می‌رساند و رساندن افراد جامعه را به سوی کمال انسانی دنبال می‌کند و در یک سخن، هدایتش تمام ابعاد فردی و اجتماعی افراد جامعه را در بر می‌گیرد، پس باید برای به انجام رساندن وظیفه رسالت خود، از شایستگیها و توانمندیهای استثنایی برخوردار باشد.

بر این مبنا، «عصمت» از جمله شایستگیهایی خواهد بود که در روند تربیت و اصلاح فرد و جامعه تأثیر فوق العاده ای می‌گذارد؛ چرا که عصمت، زمینه اعتماد و اطمینان را فراهم می‌کند که خود عامل مهمی در مقبولیت و محبوبیت پیامبر نزد مردم شده در نهایت، گفتار و رفتار او مقبول افتاده مردم به گفتار و رفتار او - که تبلور خشنودی خداوند است - اقتدا خواهند کرد.

حال اگر پیامبر، به این مرتبه از اعتماد و اطمینان دست نیابد، تن دادن مردم به دعوت او ممکن نخواهد شد.

شیخ طوسی، اندیشمند و فیلسوف بزرگ اسلام، در این باره می‌گوید:

«عصمت، لازمه پیامبر است تا بدین وسیله وثوق و اعتماد حاصل شود و غرض [از نبوت] به دست آید».^(۱)

ص: ۴۰

خلاصه این ضرورت را می توان به شرح زیر بیان کرد:

۱- چنان که گفته شد، غرض از بعثت پیامبران، هدایت و دورنگاه داشتن مردم از ظلم و فساد است. از آن جا که پیروی از افعال و افکار پیامبر، وسیله هدایت و حق گرای است، بی تردید این وظیفه، تنها از عهده معصوم بر می آید و او می تواند آن را تحقق بخشد؛ زیرا او نسبت به مقاصد و احکام خدا از دیگران، آگاهتر و به آن آشنا تر است.

عقل نیز این مطلب را درک می کند که معصوم، به مقاصد و تعالیم خداوند، آگاهتر است؛ زیرا در صفات والا، از همگان کاملتر است و اگر به چنین کمالی نرسیده باشد، معصوم نخواهد بود و روشن است که انسان کاملتر، حجت و برهانش نیز قوی تر و در تحقق بخشیدن همه جانبه و کامل غرضی که خداوند اراده فرموده کارآمدتر است.

در مورد غیرمعصوم، وضع به گونه ای دیگر است؛ زیرا او در معرض خطا و فراموشی قرار دارد و از همین رو، در رفتار و سلوک، همسنگ دیگر مردم است و لذا شایستگی هدایت دیگران را نخواهد داشت.

۲- اگر گفته شود: علی رغم بزرگی مسؤولیت نبوت، یا امامت و گستردگی آن، عصمت پیامبر، یا امام ضروری نمی نماید؛ زیرا تبلیغ رسالت، بدون عصمت نیز ممکن است؛ پاسخ می گوئیم: این سخن،

ص: ۴۱

نادرست است، زیرا تفهیم معنای عبودیت به مردم و ارشاد آنان به سوی حق و بازداشتن شان از فساد و روی بر گرداندن از فریبندگیهای دنیا نیازمند اعتماد و جاذبهٔ رسول است برای جذب مردم تا بتواند به ایفای رسالت بپردازد. حال اگر در مورد پیامبری، احتمال خطا، فراموشی، سهو و ارتکاب گناه برود، سبب دوری مردم از او شده در نهایت زمینهٔ تنفر مردم را از او فراهم خواهد آورد و آنگاه است که چنین پیامبری، مورد این خطاب الهی قرار خواهد گرفت که می فرماید:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ... (۱).

«آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید؟».

۳- قول به عدم عصمت پیامبران در سهو و خطا و فراموشی، براساس آنچه از نظرگاه امامیه بیان کردیم، ما را به جواز طعن و تشکیک در شریعت آنان می کشاند، البته چنین شکی به دلیل وجود احتمال خطا و فراموشی، به وجود می آید و لذا این احتمال پدید می آید که در گفتار و کردارشان چیزی از خود بیفزایند. در این صورت ممکن است که تمایل نفسانی، پیامبر را بفریبد و او تحت تأثیر تمایلات نفسانی به سستی گراییده آنچه تمایلاتش بدو فرمان دهد، همان کند.

ص: ۴۲

به یاد داشته باشیم که برخی از اصحاب پیامبر اکرم (علیهما السلام) در مورد صلح با مشرکان و ممانعت حضرتش از کشتن عمویش عباس در جنگ «بدر»، با این بیان که وی به عمویش متمایل است، بر ایشان خرده گرفته اعتراض کردند.

۴- قول به عدم عصمت پیامبر یا امام، به معنای جمع بین امر به پیروی و نهی از فرمانبرداری اوست. حال اگر پیامبر، یا امام، مرتکب معصیت شد و تن به گناهی داد، فرد مکلف که به فرمانبرداری و اقتدای به او مأمور شده چه باید بکند؟ آیا باید از او پیروی کند و بدو اقتدا نماید، یا نه؟

بنابراین، اگر مکلف، مرتکب قبیح شده و از او پیروی کند، بدین معناست که با این کار، نافرمانی خدا کرده در نتیجه مستحقّ کیفر خواهد شد؛ چرا که خداوند به ارتکاب گناه و تن دادن به عمل قبیح، فرمان نداده است، اما اگر از پیامبر پیروی نکند، مخالف دستور خدا عمل کرده؛ زیرا خدا فرمانش داده تا به طور مطلق از پیامبر اطاعت کند.

بدین ترتیب، فایده مترتب بر بعثت، منتفی شده و این حالت، به معنای اجتماع مفسده و مصلحت، در یک موضوع و یک مصداق خواهد بود.

۵- قول به عدم عصمت پیامبر، یا امام - مطلق باشد یا موردی - مستلزم آن است که پیامبر، یا امام، در شمار پایین ترین مردم باشد؛

چرا که با ارتکاب گناه و خطا مقام پیامبر را پایین خواهد آورد آن سان که هیچ جایگاه و اعتباری نزد مردم نداشته باشد. این در حالی است که مقام نبوت، یا امامت، بسیار والا، ارجمند و بزرگ است. قرآن کریم، همسران پیامبر (علیهما السلام) را به گونه ای مورد خطاب قرار می دهد که آنان را بر دیگران مزیت می دهد؛ (۱) چه رسد به پیامبر.

چهارم: عصمت و اختیار

«عصمت پیامبران و امامان، تنها پرهیز از ارتکاب معصیت نیست؛ زیرا ممکن است فردی عادی، در تمام عمرش - به ویژه اگر عمری کوتاه داشته باشد - گناه نکند بلکه منظور ما از عصمت، این است که معصوم باید از ملکه نفسیه بسیار قوی برخوردار باشد؛ ملکه ای که او را حتی در سخت ترین شرایط، از ارتکاب معصیت بازدارد. این ملکه از طریق درک کامل و همیشگی از قبح گناه و اراده ای قوی بر خویشنداری در برابر تمایلات نفسانی، تحصیل می شود. از آن جا که این ملکه جز با عنایت خاص خداوند حاصل

ص: ۴۴

۱- (۱) - یا نساء النبی لستن کأحد من النساء...؛ ای همسران پیامبر! شما مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید (احزاب (۳۳): (۳۲).

نمی شود، لذا فاعلیت آن به حضرتش نسبت داده شده است؛ زیرا خداوند، معصوم را جبراً از ارتکاب گناه باز نمی دارد و اختیار را از او سلب نمی کند». (۱)

مرحوم شیخ مفید قدس سره می گوید:

«عصمت، لطفی است الهی که حضرتش در مکلف قرار می دهد، آن سان که او را - با داشتن قدرت بر معصیت - از افتادن در معصیت و ترک طاعت، باز می دارد». (۲)

خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره در این باره می گوید:

«عصمت، آن است که بنده بر ارتکاب معاصی قادر باشد، اما مطلقاً آن را نخواهد. و این عدم اراده یا وجود [عامل] بازدارنده، لطفی است از سوی خداوند در حق بنده، پس او نه از سر ناتوانی، خدا را نافرمانی نمی کند بلکه به جهت عدم اراده اوست. یا این که [عامل] بازدارنده اش، بر اراده اش چیره و غالب است». (۳)

«عصمت» بر دو گونه است:

الف: اختیاری .

ص: ۴۵

۱- (۱) - دروس فی العقیده الإسلامیة، محمد تقی مصباح مصباح: ۲۳۳.

۲- (۲) - النکت الاعتقادیة، مجموعه آثار شیخ مفید: ۳۷/۱۰.

۳- (۳) - نقد المحصل: ۵۲۵ (باب العصمة).

ب: غیراختیاری.

عصمت اختیاری، فضیلتی به شمار می رود؛ زیرا فرد به اختیار خود، افزون بر گناه، انگیزه آن را نیز ترک می کند و این نیکو فضیلتی است.

اما عصمت غیراختیاری، به خودی خود فضیلتی به شمار نمی رود؛ چرا که با اختیار و انتخاب نبوده است، ولی اختصاص چنین موهبتی به افراد، حاکی از آن است که این افراد، در علم خدای حکیم، شایستگی برخوردار از این لطف را دارند و شایستگی شان از حُسن انقیاد آنان حاصل شده است. روشن است که بهترین انقیادها فعل اختیاری برای افراد است؛ از این رو، عصمت، به اعتبار خود عصمت، یا به اعتبار مکشوف آن که همان حسن انقیاد است، فضیلتی اختیاری است.

«وانگهی، ترک انگیزه های گناه، افزون بر ترک گناه، برآمده از ایمان به خدا و روز قیامت و قوه اراده آنان، با علم به حقایق و تأثیر گناه در دنیا و آخرت است؛ علمی که هیچ ابهام و خفایایی ندارد. یا این که ترک گناه و انگیزه های آن، از محبت خالصانه و بی شائبه آنان نسبت به خدای متعال است».^(۱)

ص: ۴۶

۱- (۱) - بدایه المعارف الإلهیه فی شرح عقائد الإمامیه، سید محسن خرازی: ۲۴۹/۱.

«عدالت» این گونه تعریف می شود:

«ملکه، هیئت، حالت، یا کیفیتی است که به اطاعت در انجام واجبات و پرهیز از گناهان و محرمات فرا می خواند». (۱)

برخی نیز در تعریف آن گفته اند:

«انجام واجبات و پرهیز از محرمات ناشی از ملکه نفسیه، عدالت است».

در این تعریف، به مُسَبِّبِ عدالت و در تعریف نخست، به سبب عدالت، اشاره شده است.

عده ای دیگر نیز «عدالت» را این گونه تعریف کرده اند:

«آن (عدالت) پایداری و استقامت در عمل به واجبات دینی و بازایستادن از گناهان کبیره و عدم اصرار بر صغیره است». (۲)

آنچه از این تعریف روشن است این است که: به هیچ وجه به ملکه نفسانی اشاره نشده بلکه آن را امری خارجی؛ یعنی استقامت دینی در عمل می خواند.

البته برای عدالت، انگیزه ها و خواستگاه هایی بیان شده است، از جمله:

ص: ۴۷

۱- (۱) -التنقیح علی العروه الوثقی، آیه الله خوئی، کتاب الاجتهاد و التقليد: ۲۵۴.

۲- (۲) - جامع الأحکام الشرعیه: ۱۱۸.

- تسلط قوه عاقله بر علم عملی که بزرگترین مراتب عدالت و قوی ترین درجات استقامتی است که برای غیر معصوم متصور است که علی رغم وجود مقتضی ارتکاب گناه و انگیزه تن دادن به آن، فرد را از ارتکاب گناه باز می دارد.

- رفتار فرد، به انگیزه نیل به پاداش الهی و بیم از کیفر او.

- گاهی نیز عوامل خارجی، از جمله شرافت و موقعیت متمایز اجتماعی، انسان را به عدالت ورزی واداشته او را از ارتکاب گناه بازمی دارد.

روشن است که انگیزه سوّم، با معنای اصطلاحی «عدالت» که شرطش فرمانبرداری و منقاد بودن نسبت به مولاست، سازگاری ندارد و لذا عدالت، با این توجیه و انگیزه تحقق نمی یابد.

بر این اساس، معصوم، هرگز مرتکب گناهی نشده حتی به آن نیز نمی اندیشد، در حالی که فرد عادل، وضعیتی متفاوت دارد؛ زیرا ممکن است مرتکب خطا و گناه شود و البته خلاف آن نیز ممکن است؛ زیرا مقتضی و انگیزه ارتکاب گناه در نفس انسان وجود دارد. همچنین انسان عادل، اگر پس از ارتکاب معصیتی، توبه کند، به حالت سابق خود؛ یعنی درستی در دین و عدالت باز می گردد، در حالی که این صفت بر معصوم انطباق ندارد.

مرحوم علامه طباطبایی در این باره می گوید:

«هر دو (عصمت و عدالت)، از صدور معصیت ممانعت می کنند، اما معصیت با عصمت نمی سازد، در حالی که معصیت با عدالت می سازد [و ممکن] است».^(۱)

ششم: عصیان، استغفار و توبه در زندگی پیامبران علیهم السلام

اشاره

چنان که به تفصیل بیان شد، بعضی، صدور معصیت را از پیامبران ممکن دانسته، یا به امکان صدور معصیت از پیامبر در غیر احکام و فراموشی و سهو در زندگی شان معتقدند.

برخی از آنان به مفرداتی از قرآن کریم احتجاج کرده اند به این گمان که این مفردات، به امکان ارتکاب مخالفت از سوی پیامبران اشاره دارد؛ مفرداتی مبنی بر عصیان حضرت آدم علیه السلام، توبه حضرت موسی علیه السلام، فرار حضرت یونس علیه السلام، استغفار حضرت داوود علیه السلام و دیگر مواردی که در قرآن کریم بدان اشاره شده است.

از آن جای که نظریه پردازی در این مسأله بسیار است، از پرداختن تفصیلی به این اشکالها پرهیز کرده، به سخنی بسنده می کنیم که در بردارنده پاسخ تمام این نظریه ها باشد و مفهوم «عصمت» را چنان که باید، آشکار کرده، غبار از چهره آن بزداید؛ چرا که با داشتن نظریه روشن و صریح اسلامی در این زمینه ها

ص: ۴۹

تمسک به این ایرادها، یعنی صحت امکان صدور معصیت از پیامبران - که درود خدا بر آنان باد - بی معناست.

در قرآن کریم سه دسته «نهی» آمده است:

۱- نهی مولوی ای که الزامی و تحریمی است و مبعوضیت شدید نزد مولا و مفسده در پی دارد؛ مانند: شرب خمر، ارتکاب زنا، دروغگویی و جز آن که شارع مقدس اجازه ارتکاب چنین اعمالی را نداده مرتکب آن را (در صورت عدم بازگشت و توبه) کیفر می کند.

۲- نهی مولوی ای که غیر الزامی است و اصطلاحاً نهی کراهتی خوانده می شود که ملاک نهی از آن، مبعوضیت و مفسده است، اما آن چنان که الزام آور باشد، شدید نیست بلکه در آن، رخصت آمده است. مانند کراهت خوردن غذا در حال جنابت و جز آن که مرتکب آن، در فرمانبرداری از خدا، رخنه و شکافی پدید نیاورده و حدود مولویت حضرتش را نادیده نگرفته است، البته مرتکب چنین مکروهی، ترک اولی می کند.

۳- نهی ارشادی که ارتکاب آن، مبعوضیت ندارد و مفسده ای اخروی در پی نداشته و اصلاً با جهان دیگر و حساب و عقاب، ارتباطی ندارد، اما در صورت ارتکاب آن، فقط زیانهای دنیوی و مفسد آنی بر آن مترتب است.

ص: ۵۰

پس از روشن شدن مراتب و گونه های نهی، به مسأله افعال پیامبران - که معصیت و مخالفت از آن، فهم می شود - پرداخته می گوییم:

اگر نهی که در خصوص پیامبران در قرآن کریم آمده - نهی تحریمی باشد و مبعوضیت و مفسده دنیایی و اخروی بر آن مترتب شود، در این صورت، محلّ به عصمتی است که قرآن کریم در بیش از یک مورد آن را تأیید کرده است. در این صورت، باید به عدم عصمت پیامبران قایل شویم. حال اگر برداشت مان از نهی قرآن کریم، نهی ارشادی باشد، دیگر جایی برای اشکال و اعتراض باقی نمی ماند و با همین شیوه و مبنا، با دیگر مفردات قرآنی مورد بحث، می توان تعامل کرد.

بنابراین، وجود واژه هایی چون: استغفار، توبه و جز آن، دستاویز و مجوزی برای نسبت دادن معصیت به پیامبران نیست. در ماجرای گفتگوی علی بن محمد جهّم با امام رضا علیه السلام - که در مجلس مأمون صورت گرفت و دانشمندان دیگر ادیان حضور داشتند - آمده است که از حضرتش پرسید:

«یا بن رسول الله! أتقول بعصمه الأنبياء؟ قال: نعم، قال: فما تعمل في قول تعالى: وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱)...؟»

فقال الرضا عليه السلام: ويحك يا

ص: ۵۱

علی! اتق الله ولا- تنسب أنبياء الله إلى الفواحش، ولا تتأول كتاب الله برأيك، فإن الله يقول: ...وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم... (١).

اما قوله عز وجل في آدم عليه السلام: وَفَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (٢)

فإن الله عز وجل خلق آدم حجه في أرضه وخليفه في بلاده، ولم يخلقه للجنة، وكانت المعصية في آدم في الجنة لا في الأرض، وعصمته يجب أن تكون في الأرض ليتيم أمر الله عز وجل فلما أهبط إلى الأرض وجعل حجه وخليفه عصمه الله بقوله عز وجل: إن الله اصطفى آدم ونوحاً وآل إبراهيم وآل عمران على العالمين (٣) (٤).

«ای فرزند رسول خدا! آیا قایل به عصمت پیامبران هستی؟ امام فرمود: آری. علی گفت: پس درباره آیه: و این گونه آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت، چه می گویی؟ امام فرمود: وای بر تو ای علی! از خدا پروا کن و به پیامبر خدا نسبت فواحش (گناهان) مده و کتاب (قرآن) را به رأی خود تأویل مکن! زیرا خدا می فرماید: و تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش، کسی نمی داند.

ص: ۵۲

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۷.

۲- (۲) - طه (۲۰): ۱۲۱.

۳- (۳) - آل عمران (۳): ۳۳.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۱/ ۷۲؛ مسند الإمام الرضا*، شیخ عزیز الله عطاردی: ۹۳/۲ و جز آن.

پس ای علی! بدان که سخن خدای عز و جل آن جا که می فرماید: و [این گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت، از آن جهت است که حضرتش، آدم را برای بهشت نیافرید بلکه او را آفرید، تا حجت و جانشین او در زمین باشد. وانگهی این نافرمانی در بهشت صورت گرفت، نه در زمین. پیامبر باید در زمین معصوم باشد، تا آنچه خدای عز و جل اراده فرموده به انجام رسد؛ از این رو، وقتی آدم به زمین فرستاده شد و حجت خدا گردید، خدایش عصمت بخشید؛ چنان که می فرماید: خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داده است».

این روایت، تصریح دارد که آزمون حضرت آدم علیه السلام در زمین - که عالم تکلیف است - نبوده. وانگهی در عالم تکلیف (زمین) است که حضرت آدم علیه السلام باید بر بندگان حجت باشد.

دیگر این که: می توان گفت: گناه آدم علیه السلام سرپیچی از امر مولوی نبوده، بلکه نشانگر نادیده گرفتن نهی ارشادی بوده و لذا کیفی اخروی و رانده شدن از درگاه خدای عز و جل به دنبال نداشته و تنها نعمت بهشت را از دست داده است.

آنچه در خور توجه است این که: تعیین حضرت آدم علیه السلام به عنوان خلیفه خدا در زمین، مستلزم عصمتی پیراسته از ظلم و گناهی است که کیفر خداوند را در پی دارد.

در مورد واژه «استغفار»، تردیدی در عدم نیاز به نهی ارشادی برای استغفار نیست و لزوماً این گونه هم نیست که گناه، منشأ و

عَلْتِ اسْتَغْفَارَ بَاشْد؛ زِیْرَا مَمْکَنْ اَسْتِ شَخْصِ اسْتَغْفَارِ کَنْنِدِه دَارَایِ مَقَامِ وَالَاِیِّیِ بَاشْد؛ بِنَابْرَاِیْنِ، اسْتَغْفَارِ چِنِیْنِ کَسِیِ اَزِ مَقَامِ بَلَنْدِ بَنْدِگِیِ اَشِ دَرِ پِیْشِگَآهِ اَلْهِیِ حِکَایْتِ دَارْدِ وَا اَقْرَارِ بِهِ تَقْصِیْرِ دَرِ بَنْدِگِیِ وَا اَحْسَاسِ گِناهِ وَا خَرْدِیِ وَا خَوَارِیِ، دَرِ بَرَابَرِ عَزَّتِ وَا عِظْمَتِ مَعْبُودِ، بَالَا تَرِیْنِ مَرْحَلَهٗ مَعْرِفَتِ بِهِ خُدَایِ سَبْحَانَ اَسْتِ، لَذَا پِیْاْمِبِرِ رَحْمَتِ، حَضْرَتِ مُحَمَّدِ مِصْطَفَیِّ (عَلِیْهِمَا السَّلَامُ) دَرِ شَمَارِ اسْتَغْفَارِ کَنْنِدِگَانِ بُوْدِ، عَلِی رِغْمِ اِیْنِ کِه پِیْاْمِبِرِ اَکْرَمِ (عَلِیْهِمَا السَّلَامُ) مَرْتِکَبِ گِناهِ وَا لَغْزِشِیِ نَمِیِ شُدِ، خُدَایِ مَتَعَالَیِ اَزِ اَوْ خَوَاسْتِ تا اسْتَغْفَارِ کَنْدِ، اَنْ جَا کِه فَرْمُودِ:

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۱).

«پس به ستایش پروردگارت، نیایشگر باش و از او آمرزش خواه که وی همواره توبه پذیر است».

پَرِ وَاضَحِ اَسْتِ کِه فَرَا سِیْدِنِ یَا رِیِ خُدَا وَا فُوجِ فُوجِ دَرِ اَمْدِنِ مَرْدَمِ بِهِ دِیْنِ خُدَا گِناهِیِ نِیْسْتِ تا مَوْجِبِ اسْتَغْفَارِ شُودِ.

دَرِ مَوْرِدِ «توبه» نِیْزِ بَا یِیْدِ گُفْتِ کِه بَرِ مَطْلُوقِ بَا زِ گِشْتِنِ - بَا گِناهِ، یا پِیْرَا سْتِه اَزِ گِناهِ - اَطْلَاقِ مِیِ شُودِ؛ چِنَانِ کِه خُدَایِ مَنَّانِ مِیِ فَرْمَا یِدِ:

... وَإِلَيْهِ مَتَابٍ (۲).

«و باز گشت من به سوی اوست».

ص: ۵۴

۱- (۱) - نصر (۱۱۰): ۳.

۲- (۲) - رعد (۱۳): ۳۰.

نیز در تعریف «توبه» آمده است:

«توبه، بازگشتن از سختگیری به آسانگیری است».^(۱)

در این معنا خدای متعال می فرماید:

... عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ...^(۲)

«او می داند که شما هرگز حساب آن را ندارید، پس بر شما بخشود».

نیز «توبه» به معنای «رفع منع و انتقال به اباحه» آمده است؛ چنان که می فرماید:

...عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ...^(۳)

«خدا می دانست که شما به خودتان خیانت می کردید، پس توبه شما را پذیرفت».

وانگهی - چنان که خدای متعال می فرماید - توبه منحصر به موارد گناه نیست که خود از زبان حضرت موسی علیه السلام فرمود:

... فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ...^(۴)

«و چون به خود آمد، گفت: تو منزهی! به درگاهت توبه کردم».

این بیان الهی، بدین معناست که:

ص: ۵۵

۱- (۱) - مجمع البحرین: ۱۵ / ۲.

۲- (۲) - مزمل (۷۳): ۲۰.

۳- (۳) - بقره (۲): ۱۸۷.

۴- (۴) - اعراف (۷): ۱۴۳.

«من (موسی) با شناختن نسبت به حضرتت، از نادانی قوم خود، بازگشتم».

از این رو، حضرت موسی گناه و لغزشی مرتکب نشده تا توبه کند و لذا معنای توبه، فراتر از بازگشتن از گناه و لغزش است.

و اما «ظلم» که می توان آن را در دو بخش بیان کرد:

۱- ظلم به نفس است؛ بدین معنا که انسان، با عدم رعایت جایگاه درست امور و راههای طبیعی آن، خود را در بند مشکلات و سختیهای دنیا گرفتار کند و گمراه شود. و این، ظلم به نفس است، البته نفس به این سختیهای دنیا تن در می دهد؛ مانند کسانی که راه را گم کرده اند و از جاده حقیقی دور افتاده، سرگردانند؛ لذا مشقت سرگردانی را تحمل می کنند.

۲- ظلم به نفس؛ به این معنا که انسان با در غلتیدن به گناه، کیفر و خشم خدا را به جهت مخالفت با حضرتش بر خود هموار می کند.

هر دو قسم ظلم به نفس، داخل در تعریف «ظلم» است، اما نمی توان ظلمی را که از زبان پیامبران - که درود خدا بر آنان باد - وارد شده، از نوع دوم ظلم دانست.

این مقدار توضیح، برای تطبیق بر مواردی که عدم عصمت پیامبران از آنها در یافت می شود، کفایت می کند.

برخی با استناد به آیه زیر، بر صدور سهو از پیامبر (علیهما السلام) استدلال کرده می گویند: خدای سبحان به پیامبر خود - پس از فراموشی اش - دستور داده تا از همنشینی با ظالمان پرهیز کند؛ آن جا که می فرماید:

...وَأَمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱).

«و اگر شیطان، تو را در این باره به فراموشی انداخت، دیگر با قوم ستمکار منشین».

بخش اول این آیه چنین است:

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ....

«و چون ببینی کسانی به قصد تخطئه در آیات ما فرو می روند، از ایشان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن در آیند».

فراموشی یاد شده در آیه فوق، از پیامبر صادر نشده و خدای سبحان با این خطاب، پیامبر (علیهما السلام) را مکلف نساخته بلکه با این آیه، دیگر مؤمنان را مکلف نموده است؛ زیرا خطابهای قرآنی - آن سان که بلاغیون و مفسران گفته اند - از باب «إِيَّاكَ أَعْنَى وَاسْمَعَى يَا جَارَهُ» (۲) نازل شده است و این نهی، همانند نهی پدر در هنگامی است

ص: ۵۷

۱- (۱) - انعام (۶): ۶۸.

۲- (۲) - مرادف فارسی اش چنین است: به در می گویم، دیوار بشنود.

که می خواهد فرزندان خود را از اعمال زشت و نکوهیده باز دارد، لذا بزرگترین فرزند خود را مورد خطاب قرار می دهد، حال آن که می داند این فرزند، بدکار و زشت کردار نیست و مورد اطمینان وی است، امّا هدف او از این نحوه بیان، بازایستادن دیگر فرزندان از بدکاری است.

روشن است که این شیوه خطابی، شکوهمندترین و مطلوب ترین گونه گفتار است؛ زیرا با مخاطب قرار گرفتن فرد مورد اعتماد متکلم و بازداشتن او از انجام فعل منهی عنه، تأثیری به مراتب قوی تر در دیگران و باز داشتن آنها دارد. وانگهی توجیه و دلیل قانع کننده چنین خطابی، با توجه به علم متکلم، مبنی بر عدم عصیان مخاطب، قدرت داشتن مخاطب بر نافرمانی و عصیان است، در غیر این صورت، چنین خطابی لغو خواهد بود. دیگر خطابهای قرآنی، از جمله آیه پیشین، به همین صورت است، لذا علم خدای متعال به عصمت و نزاهت پیامبر (علیهما السلام) وجود ملا-ک نهی - که همان قدرت بر مخالفت و معصیت است - این خطاب را تصحیح کرد و بدین معناست که: «إياك أعني و اسمعی یا جاره»؛ زیرا چنان که گفتیم عصمت، قدرت بر مخالفت و معصیت را از معصوم سلب نمی کند.

از این رو، خدای متعال، پیامبر خود را مخاطب قرار داده از او می خواهد که از حضور و نشستن در جایی که به قرآن و دین، بی حرمتی می شود، بپرهیزد؛ تا مردم به دلیل عدم جواز نشستن در

چنین جاهایی، از آن خودداری کنند و این حکم، همگان را در بر می گیرد، البتّه خدای سبحان از بیان جمله: **وَ اِنَّمَا يُنِيسُ يَنِّكَ**، بر آن نبوده که پیامبر (علیهما السلام) عملاً دچار فراموشی خواهد شد؛ بنابراین، در آیه فوق، هیچ دلالتی مبنی بر تحقق یافتن فراموشی در پیامبر (علیهما السلام) وجود ندارد. (۱)

ادله نقلی بر عصمت پیامبران علیهم السلام

در این بخش، به اختصار، ادله نقلی مربوط به «عصمت پیامبران» را بیان می کنیم:

۱- قرآن کریم از برخی افراد با تعبیر «مخلص» (به فتح لام) یاد کرده است که با واژه «مخلص» (به کسر لام) تفاوت معنایی دارد؛ زیرا فرد نخست را خدای متعال، خود خالص گردانده، اما در مورد دوم، به این مطلب اشاره دارد که «مخلص»، با نیت صادق و توأم با اخلاص، اعمال خود را انجام می دهد. وانگهی افراد «مخلص» چنان اند که حتی شیطان به گمراه کردن شان امید ندارد و از همین رو سوگند یاد کرده است که همه آدمیزادگان را گمراه کند، مگر «مخلصان» را؛ چنان که خدای متعال از زبان او می فرماید:

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۲).

ص: ۵۹

۱- (۱) - نفی السهو عن النبي، آیت الله میرزا جواد تبریزی: ۳۸.

۲- (۲) - ص (۳۸): ۸۳ - ۸۲.

«شیطان گفت: پس به عزّت سوگند که همگی را جدّاً از راه به در می برم، مگر بندگان پاکدل تو را».

بی تردید، نو میدی شیطان از گمراه کردن این جمع، ناشی از پیراستگی و مصونیت آنان از گمراهی و گناه است و گرنه دشمنی شیطان حتّی این پاکان را در بر می گرفت و اگر می توانست آنان را به بیراهه بکشد، هرگز به حال خود وانمی نهاد و در گمراه کردن شان سستی و کوتاهی نمی ورزید؛ بنابراین، عنوان «مخلّص» همسنگ «معصوم» است و اگرچه در مورد اختصاص صفت «مخلّص» به پیامبران، دلیلی وجود ندارد، ولی این که پیامبران را نیز در بر می گیرد، نباید تردید کرد؛ چرا که قرآن کریم برخی از پیامبران را در شمار «مخلّصین» آورده است؛ آن جا که می فرماید:

وَأذْكَرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ. إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (۱).

«و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده ور بودند، به یاد آر. ما آنان را با موهبت ویژه ای - که یادآوری آن سرای بود - خالص گردانیدیم».

نیز خدای سبحان فرموده است:

وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۲).

ص: ۶۰

۱- (۱) - ص (۳۸): ۴۶ - ۴۵.

۲- (۲) - مریم (۱۹): ۵۱.

«و در این کتاب از موسی یاد کن؛ زیرا پاکدل و فرستاده ای پیامبر بود».

همچنین در قرآن کریم می خوانیم که سبب متزه ماندن یوسف در بدترین شرایط از گناه، همانا «مخلص» بودنش بود؛ آن جا که قرآن کریم می فرماید:

...كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۱).

«چنین کردیم تا بدی و زشتکاری را از او باز گردانیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود».

۲- قرآن کریم - که فرمان خداست - فرمانبرداری از پیامبران را به طور مطلق، بر همگان واجب کرده است؛ چنان که می فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ... (۲).

«و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آن که به اذن الهی از او اطاعت کنند».

پرواضح است که اطاعت مطلق از پیامبران، زمانی مطلوب و صحیح است که با اطاعت خدای بزرگ، همسو و همراه باشد، نه این که با اطاعت حضرت باری تعالی منافات داشته در تضاد قرار گیرد؛ زیرا امر به فرمانبرداری مطلق از خدا با امر به اطاعت مطلق از

ص: ۶۱

۱- (۱) - یوسف (۱۲): ۲۴.

۲- (۲) - نساء (۴): ۶۴.

کسانی که در معرض خطا و فراموشی و انحراف قرار دارند، در واقع جمع دو نقیض است.

۳- چنان که در قرآن کریم آمده است، منصبهای الهی به کسانی اختصاص دارد که به ستمگری آلوده نباشند. خدای عز و جل در پاسخ به حضرت ابراهیم علیه السلام که برای فرزندان خود، درخواست منصب امامت نمود، فرمود:

... لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱).

«پیمان من، به بیدادگران نمی رسد».

بر کسی پوشیده نیست که هر گناهی - حدّ اقل - «ظلم به نفس» است و هر گناهکار در عرف قرآن، «ستمگر» است. از همین رو، همه پیامبران، به عنوان برخورداران از منصب الهی؛ یعنی «نبوت»، باید از هر گناه و ستمی، پیراسته و منزّه باشند.

هفتم: عصمت، بایسته امامت

اشاره

به عقیده امامیه، پیامبر (علیهما السلام) و امام علیه السلام، از «عصمت» به معنای مطلق آن برخوردارند و این بدان معناست که آنان - چه قبل از بعثت و امامت، چه پس از آن - از گناه، معصوم و از هر خطا، فراموشی و سهو، منزّه اند و دستخوش نادانی و غفلت نمی شوند و

ص: ۶۲

انسانهای کاملی هستند که از ولادت تا واپسین دم زندگی، نقص بشری برایشان عارض نشده و امیال نفسانی بر آنان چیره نمی شود؛ از این رو، آنان در اعتقاد، رفتار دینی، تکالیف شرعی و ابلاغ احکام شرعی، معصوم اند و سرشتی درست و پاکیزه دارند.

از آن جا که امامت پس از نبوت، امری بایسته است، عصمت نیز بایسته امامت بوده و امام باید معصوم باشد، لذا امامیه بر وجوب امامت، به «قاعدۀ لطف» استدلال می کنند؛ زیرا «امامت» همانند «نبوت»، لطفی است از سوی خدای عزّ و جلّ بر خلق. وانگهی «لطف»، فیض خداوندی است و خدای مَنان با آفرینش انسان، چنین مقرّر فرمود که این آفریده به مرتبه کمال انسانی دست یابد، با توجّه به این که تمایل به خیر و شرّ، در انسان جمع آمده است؛ چنان که قرآن کریم می فرماید:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۱).

«سوگند به نفس! و آن کس که آن را پرداخت! سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد».

نفس، همواره به امور پست گرایش داشته و عوامل کمال یافتگی خود را وامی نهد، لذا خدای سبحان به لطف و رحمت گسترده خود با فرستادن پیامبران، به منظور برعهده گرفتن هدایت انسان، راه هدایت را برای او فراهم نموده است.

ص: ۶۳

بر همین اساس، نیاز به امام معصوم پس از پیامبر، امری است اجتناب ناپذیر و «لطف» که فیض الهی است و رسالت و نبوت را به ارمغان آورده در نبود پیامبر نیز استمرار دارد؛ زیرا نیاز به هدایت، همچنان باقی است.

در مورد بایستگی عصمت در امام می‌گوییم: وجود امام در جمع امت، تبلور خط رسالت و امتداد پیامبری است و استمرار بخش خط رسالت و مرجعی برای هدایت مردم است؛ زیرا هدف از وجود انسان، رسیدن به بالاترین مراتب کمال انسانی است، حال اگر هدف همین باشد - که هست - چنین انسانی به امامی معصوم نیازمند است؛ امامی که حلقه وصلی است میان عالم متعالی غیب و انسان نیازمند.

از همین خاستگاه و دیدگاه است که امت باید از او اطاعت کند؛ زیرا امام، جانشین و نماینده رسالت و رسول است، البته تأکید بر فرمانبرداری از امام و پذیرفتن وی، مشروط به عصمت اوست. در این صورت، اگر امت، او را نپذیرد و تأیید نکند، طبیعی است که چنین امتی بیراهه انحراف را پیموده و غرض الهی از فرستادن پیامبران و تعیین جانشینان شان تحقق نخواهد یافت. حال اگر امام، معصوم نباشد، عدم عصمت او، نافرمانی امت و تن ندادن به دستوراتش را توجیه می‌کند.

مادامی که خدای متعال بر تحقق بخشیدن به عصمت قادر است و محذوری عقلی در فرد «قابل» وجود نداشته باشد، هیچ مانعی

بر سر

ص: ۶۴

راه معصوم بودن امام وجود ندارد؛ چنان که در مبحث عصمت پیامبران، ثابت کردیم.

شریعت پایدار و فراگیر

اینک مسأله دیگری مطرح است و آن این که: شریعتی را که رسول خدا آورد، مقطعی نیست و همیشگی و برای تمام بشریت است؛ چنان که خدای متعال در این باره می فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (۱).

«و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم».

با این تفصیل و با توجه به گستردگی این رسالت، لازم است رسول خدا (علیهما السلام) عمری به درازای عمر جهان داشته باشد تا طرح و برنامه خود را به پیش برده آن را کامل گرداند و ثمره اش را ببیند، ایا از آن جای که عمر پیامبر (علیهما السلام) کوتاه و محدود است، ضرورتاً باید عمری طولانی تر در امتداد عمر حضرتش قرار گیرد که همان توانمندیها و ویژگیهای رسول خدا (علیهما السلام) را داشته باشد تا غرض الهی، تحقق یابد، لذا پس از رسول خدا حضرت محمد مصطفی (علیهما السلام) که رسالت، منقطع شده و پیامبری نخواهد آمد - ادامه راه رسالت او، در

ص: ۶۵

وجود امام معصوم خلاصه می شود. این امر مورد تأیید و تأکید شواهد بسیاری از قرآن کریم و احادیث نبوی است. (۱)

سید مرتضی در مورد «بایستگی عصمت امامان» می گوید:

«راهی که به وسیله آن در می یابیم که صدور گناهان کبیره از امام در دوره امامتش ممکن نیست و عصمت او را و در نتیجه امامتش را زایل می کند، این است که نیاز به امام، برای امر مشخصی است و آن این که با وجودش، فرد مکلف، از عمل قبیح، دورتر و به انجام عمل واجب، نزدیکتر گردد. حال اگر صدور گناهان کبیره از او ممکن باشد، همان نیازی که غیر معصوم به امام و راهبر معصوم دارد، در او نیز خواهد بود و لازم می آید که امامی وجود داشته باشد تا امام وی باشد. اگر او نیز چنین باشد، وجود امامان بی شماری را می طلبد که چنین فرضی باطل است، یا این که در نهایت، به امامی معصوم می انجامد که مطلوب ما، همین است.

از دیگر دلایل، مبنی بر عدم امکان صدور کبایر از امامان معصوم علیهم السلام - چنان که ثابت شد - حجت بودن قول آنان، همانند حجت قول پیامبران است بلکه می توان گفت: مآل امر این است که حق را تنها از طریق آنان می توان شناخت. حال اگر این امر، بالجمله ثابت شد، امامان معصوم، در آنچه برای ایشان جایز و آنچه

ص: ۶۶

نارواست، جاری مجرای پیامبرانند. از این رو و بنا بر آنچه بیان کردیم، صدور کبایر و صغایر، پیش از نبوت و در حال نبوت، از پیامبران ممکن نیست؛ زیرا در این صورت، مردم از پذیرفتن سخنان شان روی برتافته به آنان اطمینان نخواهند داشت، لذا امامان نیز قبل از امامت و در حال امامت، باید از گناهان کبیره و صغیره پیراسته و منزّه باشند؛ زیرا حال ایشان و پیامبران، یکی است»^(۱).

عده ای بر این اعتقادند که امت، جایگزین امام معصوم است و عقل، هشیاری، رشد اسلامی و وجود مصلحان و نیکان، این شایستگی را به امت می بخشد که به جای شخص معصوم، مسؤولیت امامت را برعهده گیرد.

از نظر ایشان، امت به عنوان نایب امام، متولی صیانت و به جریان انداختن احکام شریعت است و تحت تأثیر عوامل شرعی محض و عوامل عقلایی دیگر، باطل را بر نمی گزیند و به سوی سقوط، گام بر نمی دارد.

این توجیه، سؤالی ایجاد می کند و آن این که: آیا خطا، فراموشی، گمراهی و انحراف، از امت سر می زند، یا نه؟

بی تردید پاسخ، مثبت خواهد بود و هیچ کس عدم فراموشی و عدم خطا و اختلاف را برای امت، محرز ندانسته آن را در ذهن نمی پروراند.

ص: ۶۷

خدای عز و جل در قرآن کریم می فرماید:

... وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ... (۱).

«و جز کسانی که کتاب به آنان داده شد، پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد، به خاطر ستم و حسدی که میانشان بود، هیچ کس در آن اختلاف نکرد.»

نیز می فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ... (۲).

«و چون کسانی باشید که پس از آن که دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف کردند.»

با تأمل در حقایقی که قرآن کریم دربارهٔ اختلافهای امتهای پیشین بیان داشته به عدم عصمت آنان و نیز عدم عصمت امت اسلامی به طور خاص، پی می بریم؛ زیرا امت اسلامی، پس از رسول خدا و نبود حضرتش در جمع مسلمانان، دستخوش اختلافها شد. روشن است که برای از میان برداشتن اختلاف ویرانگر که امت را چند پاره می کند، به وجود رئیس و مرجعی نیاز است که با تصمیم گیری برآمده از عصمت، نزاع و اختلاف میان امت را از بن

ص: ۶۸

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۱۳.

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۰۵.

برکند؛ آنچه بخشی از امت، صلاحیت آن را ندارد؛ زیرا بخش دیگر نیز همانند بخش مقابل، مدعی خواهد شد که می خواهد فساد و ستم را از امت برطرف کند.

ادله نقلی بر عصمت امامان علیهم السلام

اشاره

ادله نقلی بر آمده از قرآن کریم و روایات در این باره فراوان است. در این مبحث، به چند مورد از آنها اشاره می کنیم.

۱- آیه تطهیر

خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۱).

«خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

آیه فوق، بر حصر اراده خدای متعال در زدودن آلودگیها از اهل بیت پیامبر (علیهما السلام) و پاکیزه گرداندن آنان به طور کامل، تصریح دارد. این پیراستگی و پاکیزه گرداندن، اختصاص به ایشان دارد و گرنه خدای متعال، اراده های تشریحی و تکوینی دیگری نیز دارد،

ص: ۶۹

لذا معنای آیه چنین است: «ای اهل بیت! شما خاندانی هستید، که خدای سبحان اراده فرمود تا آلودگی را از شما بزداید و از ناپاکی ها پاکتان سازد».

این اراده، اراده تکوینی است که مراد از آن، مشخص است. اراده تشریحی حضرت باری تعالی برای پیراستن از آلودگیها، همگان را در بر می گیرد؛ بنابراین، تطهیر اهل بیت علیهم السلام، امری است که با اراده خدای متعال صورت گرفته و بر اساس همین سخن روشن الهی و با صرف نظر از جملات پیشین از آن، خاندان رسالت از گناه و خطا معصوم هستند.

روایاتی که شیعه و سنی، درباره پاک شدگان از اهل بیت وحی؛ یعنی رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام و نه دیگر افراد این خاندان، نقل کرده اند، از هفتاد مورد می گذرد. اگر این روایات، مورد اعتماد و استناد نباشند، منکران عصمت، به سخن و بیان چه کسانی تن خواهند داد؟!

شیعیان، از امیر المؤمنین، امام زین العابدین، امام محمد باقر، امام جعفر صادق، امام رضا علیهم السلام و از ام سلمه، ابوذر، ابولیلی، ابوالأسود دثلی، عمر بن میمون اودی و سعد بن ابی وقاص، این گونه روایات را نقل کرده اند.

اهل سنت نیز با اسانید خود، از ام سلمه، عایشه، ابوسعید خدری، سعد، وائله بن اصقع، ابو حمرا، ابن عباس، ثوبان غلام پیامبر (علیهما السلام)

عبدالله بن جعفر، علی ابن ابی طالب و امام حسن مجتبیٰ علیهم السلام آنها را نقل کرده اند که بالجمله دلالت دارند بر این که آیه تطهیر، درباره پنج وجود پاک؛ یعنی رسول خدا، پسر عمویش علی ابن ابی طالب، دخترش فاطمه زهرا و دو نواده اش امام حسن و امام حسین صل الله علیه وآله نازل شده است و مراد از اهل بیت علیهم السلام فقط این پنج نورند. (۱)

به منظور آشنایی بیشتر با این بحث، به عنوان نمونه به روایتی که در مسند احمد بن حنبل آمده است، می پردازیم:

«عبدالله بن احمد بن حنبل، از مسند پدرش، از شداد پدر عمّار روایت کرده است که گفت:

دخلت علی وائله بن الأصقع وعنده قوم فذکروا علیاً، فلما قاموا قال: ألا أخبرک بما رأیت من رسول الله (عليهما السلام)؟ قلت: بلی، قال: أتیت فاطمه علیها السلام أسألها عن علی قالت: توجّه إلى رسول الله عليهما السلام ومعه علی وحسن وحسين صل الله علیه وآله آخذاً کلّ. [واحد] منهما بیده حتی دخل، فأدنی علیاً وفاطمه فأجلسهما بین یدیه وأجلس حسناً وحسیناً کلّ واحد منهما علی فخذیه، ثم لفّ علیهم ثوبه - أو قال: کساءً - ثم تلا هذه الآیه:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

وقال: اللهم هؤلاء أهل بيتي، وأهل بيتي أحق.

ص: ۷۱

«بر وائله بن اصقع وارد شدم. گروهی نزد وی بودند. او در سخنان خود از علی ابن ابی طالب علیه السلام نام برد. زمانی که حاضران، آن جا را ترک کردند، وائله به من گفت: آنچه از رسول خدا به چشم دیده ام برایت بازگویم؟ گفتم: آری. گفت: نزد فاطمه علیها السلام رفتم و جویای علی علیه السلام شدم، گفتم: نزد رسول خدا (علیهما السلام) رفته است. در انتظار آمدنش نشستم. رسول خدا (علیهما السلام) در حالی که علی علیه السلام همراهش بود و دست حسن و حسین صل الله علیه وآله را در دستان خود داشت، وارد خانه شدند. آنگاه علی و فاطمه را نزد خود خواند و حسن و حسین صل الله علیه وآله را بر دو زانوی خویش نشانید، سپس جامه ای یا کسایی بر خود و آنان پیچید و چنین تلاوت نمود: ... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. سپس فرمود: بار خداوند! اینان اهل بیت من هستند و اهل بیت من، به این فضیلت سزاوارترند» (۱).

ص: ۷۲

۱- (۱) - مسند احمد بن حنبل: ۲۳۰/۱؛ ج ۴/۱۰۷. اجماع مفسران بر این است که: آیه تطهیر در شأن اصحاب کسا و در خانه ام سلمه نازل شده است. نیز به تواتر از ائمه اهل بیت علیهم السلام و بسیاری از صحابه روایت شده که به مواردی از روایان آن اشاره می شود. حافظ؛ بزرگ حنفی؛ معروف به حاکم حسکانی در شواهد التنزیل: ۱۰/۲ - ۱۹۲ (با اسانید متعدّد)؛ حافظ جلال الدین سیوطی در الدر المنثور: ۵/۱۹۸ (از چند طریق)؛ طحاوی در مشکل الآثار: ۱/۳۳۲ - ۲۳۸؛ حافظ هیشمی در مجمع الزوائد: ۹/۱۷۲ و ۱۶۹، ۱۲۱؛ ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقة: ۸۵؛ طبری در تفسیر: ۷/۲۲ - ۵؛ ابن اثیر در اسد الغابه: ۴/۲۹ و نسائی در الخصائص: ۴.

همچنین در تفسیر الدرّ المنثور از ام سلمه همسر پیامبر علیهما السلام روایت شده است که گفت:

«أن رسول الله (عليهما السلام) كان بينهما على مقامه له عليها كساء خبيري فجاءت فاطمه صل الله عليه وآله ببرمه فيها قريره، فقال رسول الله (عليهما السلام): ادعى زوجك وابنيك حسناً وحسيناً فدعتهم فبينما هم يأكلون إذ نزلت على رسول الله (عليهما السلام): إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (١)»

فأخذ النبي (عليهما السلام) بفضلِهِ إِزَارَهُ فغشاهم إِيَّاهَا، ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ مِنَ الْكِسَاءِ وَأَوْمَأَ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ! هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً، قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ (٢)».

«رسول خدا در جایگاهش که کسایی خبیری برافراشته بود، قرار داشت. فاطمه زهرا صل الله علیه وآله در حالی که دیگی سفالین که شوربایی از آرد، در دست داشت، نزد رسول خدا (عليهما السلام) آمد. پیامبر علیهما السلام به او فرمود: شوهر و دو فرزندت، حسن و حسین را بخوان. فاطمه صل الله علیه وآله آنان را فراخواند. همگی بر سفره نشستند و در حالی که همگی از آن شوربا می خوردند، آیه: خدا می خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند، بر رسول خدا (عليهما السلام) نازل شد. در

ص: ٧٣

١- (١) - احزاب (٣٣): ٣٣.

٢- (٢) - الدر المنثور، جلال الدین سیوطی: ١٩٨ / ٥، ذیل تفسیر آیه تطهیر.

آن هنگام، پیامبر (علیهما السلام) اضافه ردای خود را برگرفت و آن را بر سر آنان کشاند، سپس دست خود را از ردا بیرون آورد و به سوی آسمان گرفت و گفت: بار خداوند! اینان اهل بیت و خاصگان من هستند. آلودگی را از ایشان بزدا و پاک و پاکیزه شان گردان. ام سلمه می گوید: پیامبر این سخن را سه بار تکرار کرد».

۲- آیه مباهله

خدای متعال خطاب به پیامبرش فرمود:

فَمَنْ حَيَّجَكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَّا حَيَّاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۱).

«پس هر که در این باره پس از دانشی که تو را حاصل آمده با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک، شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

فرمان الهی در این آیه مبنی بر فراخواندن (همراه آوردن) فرزندان، زنان و خویشان، بدون استثنای حتی یک مورد، به صیغه جمع آمده است که در زبان عرب، جمع، حذافل با سه فرد تحقق می یابد، اما به گواهی حدیث و تاریخ پیراسته از دخل و تصرف و

ص: ۷۴

به دیگر معنا، صحیح، افرادی را که پیامبر اکرم (علیهما السلام) برای مباحله به همراه آورد، تنها و تنها بر وجه حصر همان خانواده بوده است و این، عمل کردن به آیه، از سوی پیامبر (علیهما السلام) را نشان می دهد؛ یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام تنها شایستگان همراهی پیامبر (علیهما السلام) برای شرکت در مباحله بودند و نیز هم اینان محبوب ترین، گرامی ترین و خاص ترین آفریدگان نزد رسول خدا بودند و البته چنین محبوبیت و خاصگی، مایه بسی فخر و فضیلت است.

دلالت آیه بر حصر در مصادیق، به این دلیل است که رسول خدا علیهما السلام چند بانو در خانه داشت، اما از میان بانوان خاندان خود، تنها دختر خود را برای مباحله به همراه برد. راستی آیا برای این عمل پیامبر (علیهما السلام) محملی جز این وجود دارد که بگوییم او، در اوج خاصگی نسبت به پیامبر (علیهما السلام) قرار داشت و از نهایت محبوبیت نزد حضرتش برخوردار بود؟ خاصگی و محبوبیتی برآمده از قرب او به خدا و ارجمندی اش نزد حضرت حق جل و علا. (۱)

حدیث زیر که شیعه و سنی آن را روایت کرده اند نیز مؤید «یک نفس» بودن پیامبر (علیهما السلام) و علی علیه السلام است؛ آن جا که رسول خدا علیهما السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ص: ۷۵

۱- (۱) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۸ / ۸۱ ذیل تفسیر آیه ۶۱ از سوره آل عمران (المسأله الخامسه).

«یا علی! أنت منی بمنزله هارون من موسی، إلا أنه لا نبی بعدی».^(۱)

«ای علی! جایگاه تو نسبت به من، همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است، با این تفاوت که پس از من، پیامبری نخواهد بود».

نیز حضرت ختمی مرتبت، به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«یا علی! أنت منی و أنا منک».^(۲)

«ای علی! تو از منی و من از تو هستم».

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به همین سخن پیامبر (علیهما السلام) و جایگاه و منزلتش نسبت به آن بزرگوار، در «روز شورا» احتجاج کرد و جماعت حاضر نیز بدان اعتراف کردند. این جایگاه، آن چنان روشن و بدون شائبه است که حتی برای افرادی همچون ابن تیمیه جایی برای انکار نگذاشته و او نیز بدان اعتراف کرده می گوید:

«بی تردید، نفس رسول خدا که در آیه مباهله آمده همانا علی علیه السلام است».

اما ملائک و شأن نزول را خویشاوندی آن حضرت با پیامبر (علیهما السلام) دانسته است و هنگامی که به عباس، عموی پیامبر (علیهما السلام) می رسد، به

ص: ۷۶

۱- (۱) - بحرانی، روایات با منطوق روایت متن را که از پیامبر نقل شده است، یک صد مورد از طریق اهل سنت و هفتاد مورد از طریق شیعه برشمرده است. (ر.ک: غایه المرام و حجه الخصام: ۱/۱۵۲ و ۱۰۹).

۲- (۲) - خصائص امیرالمؤمنین، نسائی: ۸۸.

تناقض خود پی می برد؛ زیرا عمو از پسر عمو نزدیکتر است و اگر ملاک، صرف خویشاوندی باشد، عباس اولی است، لذا به استدراک پرداخته می گوید:

«عباس از سابقان در اسلام نبود و گرنه او نیز جایگاهی نزد پیامبر (علیهما السلام) می یافت که علی بدان رسیده بود».

بدین ترتیب، ابن تیمیه ناچار شد بپذیرد که ملاک «قرار گرفتن علی در جایگاه نفس رسول خدا» (۱) صرف خویشاوندی نبوده بلکه سبقت در اسلام و خاصگی اش نسبت به پیامبر (علیهما السلام) او را از چنین منزلتی برخوردار کرده است.

آنگاه پرسش گونه می گوید:

«آیا این خاصگی، چیزی غیر از برتری او بر دیگران و نزدیکی اش به خدا را نشان می دهد؟!». (۲)

دیگر این که در جمله نَدْعُ أَبْنَاءَنَا - که در آیه مباهله با ضمیر متکلم مع الغیر آمده - بر موضوعیت غیر از پیامبر (علیهما السلام) در دعوت به مباهله نیز دلالت دارد، در حالی که طبق عبارت: فَمَنْ حَاجَّكَ ، پیامبر (علیهما السلام) طرف محاجه بوده است. گواه بر این موضوعیت، این سخن خداست که می فرماید:

ص: ۷۷

۱- (۱) - سنن ترمذی: ۵/ ۵۹۶، ح ۳۷۲۴.

۲- (۲) - منهاج السنه، ابن تیمیه: ۴/ ۳۳ (البرهان التاسع).

...وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ... (۱).

«وشاهدی از خویشان او، پیرو آن است».

گواه دیگر نیز این آیه است که می فرماید:

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي... (۲).

«بگو: این است راه من، که من و هر کس پیروی ام کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم».

همچنین مقتضای روایاتی که در بیان شأن نزول آیه مباهله وجود دارد، مؤید اطلاق آن درباره امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ از جمله این که رسول خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي».

«نسبت تو به من، همانند نسبت هارون به موسی است، جز این که پس از من، پیامبری نیست».

این سخن خدا نیز این نسبت را تأیید می کند که می فرماید:

...فَجَعَلَ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۳).

«و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم».

روشن است که مراد از «دروغگویان» در آیه، دروغ پردازان در تمام اخبار و ادعاهای نبوده اند بلکه منظور، دروغگویان غرض ورزی بوده اند که طرف مباهله و محاجه رسول خدا قرار داشتند.

ص: ۷۸

۱- (۱) - هود (۱۱): ۱۷.

۲- (۲) - يوسف (۱۲): ۱۰۸.

۳- (۳) - آل عمران (۳): ۶۱.

واژه «دروغگویان» که به صیغه جمع آمده این مطلب را قطعیت می بخشد که هر یک از طرفین محاجه بیش از یک تن بوده اند و گرنه باید گفته می شد: «و لعنت خدا را بر دروغگو قرار دهیم» تا صحت انطباق آیه بر فرد نیز درست آید.

روشن است که مباحله میان پیامبر (علیهما السلام) و مسیحیان، تنها به منظور اثبات حقانیت اسلام نبود بلکه برای فراخوان مسیحیان به اسلام نیز صورت گرفت و این حضور با دو هدف یاد شده بود، لذا حضور حاضران: امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام بر مشارکت آنان در ادعای حقانیت و دعوت به اسلام دلالت دارد؛ بنابراین، شریکان پیامبر (علیهما السلام) در مباحله در دعوت به اسلام نیز شریک حضرتش بودند.

همچنین روایاتی که درباره آیه مباحله از صحابه رسیده بسیار است؛ از جمله روایت جابر بن عبدالله، براء بن عازب، انس بن مالک، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عباس و ابورافع و غلام پیامبر (علیهما السلام).

از شماری از تابعین نیز در مورد آیه مباحله روایت شده است؛ از جمله: سدی، شعبی، کلبی و ابوصالح.

طبقات محدثین، تاریخ نگاران و مفسران نیز، روایات مربوط به آیه مباحله را در کتابهای خود گرد آورده آن را «صحیح»

خوانده اند؛ مانند: مسلم، ترمذی، طبری، ابوفداء سیوطی، زمخشری و رازی.

جابر می گوید:

...

نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...؛ پسرانمان و پسرانتان را فراخوانیم، درباره پنج تن پاک نازل شده و مراد از آنفسنا؛ نفس خودمان، رسول خدا (علیهما السلام) و علی علیه السلام و ابناءنا؛ فرزندانمان، حسن و حسین صل الله علیه وآله و نساءنا؛ زنانمان، فاطمه علیها السلام است. بر این اساس که علی علیه السلام نفس و به منزله خود پیامبر علیهما السلام است؛ جز آن که پیامبری پس از او (محمد مصطفی (علیهما السلام)) نیست، لزوماً دیگر ویژگیها، از جمله «عصمت» - به استثنای نبوت که در پیامبر (علیهما السلام) ثابت و جمع است - در امیر المؤمنین علیه السلام نیز فراهم و برای حضرتش ثابت است.

۴- حدیث ثقلین

احمد بن حنبل روایت کرده است که رسول خدا (علیهما السلام) فرمود:

«إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأُجِيبُ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا». (۱)

ص: ۸۰

«نزدیک است که من از سوی خدا برای سفر آخرت فراخوانده شوم و اجابت کنم، پس، من در میان شما دو امانت سنگین بر جای می‌نهم؛ کتاب خدا که ریسمانی است فروهشته از آسمان به زمین و عترتم (خاندانم) و به یقین، آن لطیف خبیر، آگاهم ساخت که این دو، از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آن که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بنگرید در نبودن من، چگونه با آن دو رفتار خواهید کرد؟!».

این حدیث - که هیچ شائبه‌ای در سند ندارد و هیچ خدشه‌ای بر اعتبارش وارد نیست - روشن‌ترین دلیل بر امامت و عصمت اهل بیت علیهم السلام است؛ چراکه:.

اولاً: پیامبر اکرم (علیهما السلام) به امت اسلامی فرمان می‌دهد تا به قرآن کریم و اهل بیتش - که درود خدا بر آنان باد - تمسک جویند؛ زیرا تمسک به آنان، مایه نجات امت بوده آنان را از گمراهی در امان داشته بشریت را به سوی هدایت و سعادت دو سرا گسیل می‌دارد.

با اشاره به همین مطلب و چگونگی تمسک امت به دو امانت سنگین پیامبر (علیهما السلام) ابن حجر هیتمی آورده است:

«فلا تقدّموهما فتهلكوا، ولا تقصروا عنهما فتهلكوا». (۱)

ص: ۸۱

«بر آنان پیشی نگیرید که هلاک و تباه خواهید شد و دربارهٔ آنان کوتاهی نکنید (عقب نمانید و دوری نگزینید) که هلاک و تباه می شوید».

فرمان پیامبر اکرم (علیهما السلام) بر تمسک به قرآن و عترت، تأکید دارد و روشن است که تمسک به قرآن کریم به معنای تمسک به روش و شیوه ای است که هرگز خطا نمی کند و پیروی از سخنی است که از دروغ پیراسته است؛ کتابی که منبع تعالیم حق و خاستگاه سیرهٔ نیکوست و هم از این رو، «به آیینی که خود پایدارتر است، راه می نماید». (۱)

خدای متعال در توصیف قرآن کریم، آن را وسیلهٔ رهایی مردم از تاریکیها و هدایتشان به سوی نور معرفی کرده می فرماید:

... كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. (۲)

«کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم، تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آوری؛ به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده».

قرآن کریم، هیچگاه دستخوش باطل نشده و «از پیش روی و از پشت سرش، باطل به سویش نمی آید» (۳) و هرکسی را که بدو

ص: ۸۲

۱- (۱) - اسراء (۱۷): ۹: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

۲- (۲) - ابراهیم (۱۴): ۱.

۳- (۳) - فصلت (۴۱)، آیه ۴۲: لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ

تمسک جوید، در پناه خود می گیرد و از لغزش و بیراهه پیمودن بازش می دارد.

از آن جا که پیامبر اکرم (علیهما السلام) اهل بیت علیهم السلام را همسنگ و قرین قرآن خوانده و تمسک به آن دو را به یک اندازه مورد تأکید قرار داده، رهایی از تاریکیهای گمراهی و نادانی در گرو تمسک به هر دو است، پس تمسک به قرآن و وانهادن و بی اعتنایی به اهل بیت علیهم السلام و عکس این امر، کافی نیست و سودی نخواهد بخشید.

از آن جا که قرآن معصوم است؛ زیرا «از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید»، اهل بیت علیهم السلام نیز معصوم اند و اگر هر آینه در قرآن خطا و اشتباهی وجود می داشت، پیامبر (علیهما السلام) فرمان تمسک به آن را نمی داد و این فرمان، به دلیل پیراستگی قرآن بود، لذا اهل بیت علیهم السلام نیز، به دلیل این مقارنت و ملازمت با قرآن، معصوم اند و تمسک به هر دو همسنگ و پیروی از آنان لازم است. روشن است که فرمان به اطاعت مطلق و بی چون و چرا، به معنای پیراستگی فرد اطاعت شده از تمام لغزشها و گناهان است.

با توجه به این که پیامبر (علیهما السلام) به اطاعت مطلق از قرآن و عترت فرمان داده در صورتی که خطا، یا گناهی از آنان سر بزند، مستلزم این است که آن حضرت - خدای ناکرده - به پیروی از خطا و گناه فرمان داده است، در حالی که چنین فرمانی از وی محال است؛ زیرا:

«از سر هوس سخن نمی گوید بلکه وحیی است که بر او نازل می شود».^(۱)

دوماً: در اثبات عصمت امامان از اهل بیت رسول خدا (علیهما السلام) این سخن پیامبر (علیهما السلام) وارد است، مبنی بر این که آن دو (قرآن و عترت)، هیچگاه از یکدیگر جدا نخواهند شد. این سخن، به معنای پایایی و استمرار عصمت قرآن و اهل بیت علیهم السلام است.

همچنین از این سخن به دست می آید که هیچ زمانی دنیا از معصوم تهی نخواهد بود و کتاب و عترت، تا روز قیامت در کنار یکدیگرند. و از آن جا که معتقدیم قرآن کریم تا روز قیامت ماندگار و جاودان است، لزوماً زمین نیز از حجت الهی خالی نخواهد بود.

حال ممکن است کسی بگوید: مراد از عدم جدایی اهل بیت علیهم السلام از قرآن، این است که قرآن را در سینه خود، از حفظ دارند، یا این که چون خود آنان به تصریح قرآن در آیه های مباهله، مودت و جز آن، در قرآن مطرح هستند، تنها نامشان با قرآن و جاودانه است، نه بیشتر، و این، همان عدم جدایی از قرآن است.

در پاسخ می گوئیم:

ص: ۸۴

۱- (۱) - نجم (۵۳)، آیه ۴ و ۳: وما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَى . إِنْ هُوَ إِلَّا وَحیٌ یُّوحی .

الف: در این صورت باید پیامبر اکرم (علیهما السلام) فقط به تمسک به قرآن فرا می خواند؛ زیرا - چنان که صاحب نظریه فوق مدعی است - اهل بیت علیهم السلام در قرآن هستند و دستور پیامبر (علیهما السلام) مبنی بر تمسک به اهل بیت علیهم السلام توجیهی ندارد.

ب: با این برداشت و فهم از حدیث ثقلین، امت اسلامی نیز حامل و حافظ قرآن است و در قرآن از او یاد شده است، پس چرا پیامبر اکرم علیهما السلام تنها و به خصوص از اهل بیت علیهم السلام نام برده و آنان را به تمسک، تخصیص داده است؟

ج: چرا پیامبر اکرم (علیهما السلام) در آغاز سخن خود فرمود: «من دو امانت سنگین و بزرگ در میان شما بر جای می نهم» و اگر - به زعم مدعی - اهل بیت علیهم السلام فقط نامی در قرآن دارند، چرا حضرتش آنان را «ثقل» خوانده است؟ وانگهی آیا «ثقل» مایه ایمنی امت و پایگاه بشریت نیست؟ بی تردید «ثقل» خوانده شدن اهل بیت علیهم السلام بر عظمت و عصمت آنان دلالت دارد و منظور، فقط یاد کردن و برشمردن نام ایشان نیست.

در مقام ردّ سخن مدعی، به دو روایت در این باب بسنده می کنیم:

۱- حموینی حدیث ثقلین را با اندک اختلافی در لفظ، با اسناد خود از زید بن ثابت چنین نقل کرده است که رسول خدا (علیهما السلام) فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَلَا وَهَمَّا الْخَلِيفَتَانِ بَعْدِي، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (١).

«من دو امانت سنگین و بزرگ در میان شما وانهادم؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. آگاه باشید! که آن دو پس از من، جانشینان من هستند و از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر، بر من وارد شوند».

۲- ابوداؤد، عمر بن سعد حفری، از شریک، از رکین، از قاسم بن حسان، از زید بن ثابت نقل کرده است که گفت: رسول خدا (علیها السلام) فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ مِنْ بَعْدِي؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (٢).

«من در میان شما دو خلیفه (جانشین) پس از خود بر جا می نهم؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم و به یقین آن دو، از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض، بر من وارد شوند».

دو روایت مزبور، بر جانشینی قرآن و اهل بیت علیهم السلام تصریح دارند. البتّه روشن است، «خلیفه» کسی است که مورد اطاعت و

ص: ۸۶

۱- (۱) - فرائد السمطين: ۸۶.

۲- (۲) - المصنف، ابن ابی شیبّه: ۴۱۸ / ۷ کتاب الفضائل، باب: ما أعطى الله تعالى محمّداً و آله، ح ۴۱؛ کتاب السنه، عمرو بن ابی عاصم: ۳۳۷، ح ۱۵۵۵، ح ۷۵۴؛ كنز العمال، متقی هندی: ۱/۱۷۲، ح ۸۷۲.

پیروی قرار گیرد و ولایت داشته باشد، اما مجرد نام بردن، چنین لوازمی را به همراه ندارد.

بنابر آنچه گذشت، اشکالی که مطرح شد، فاقد وجاهت است و اهل بیت علیهم السلام همسنگ قرآنند و با توجه به این که تمسک به قرآن، به کار بستن آموزه ها و احکام آن است، تمسک به اهل بیت علیهم السلام نیز اجرای احکام خدا و تفصیلات قرآن کریم از طریق آنان است.

از آن جا که قرآن کریم، جامع علوم الهی است و این علوم، بر دانش همه جهانیان برتری دارد، اهل بیت علیهم السلام نیز به عنوان همسنگ قرآن، دانش و معارف خود را از پروردگار متعال دریافت کرده اند و بر تمام دانسته های بشری، برتری دارند و این امر نیز بر منزلت والا و عصمت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد.

دیگر این که: از روایت مبارک:

«... کتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتی أهل بیتی»، چنین استفاده می شود که قرآن و امامان معصوم علیهم السلام با هم، ریسمانی الهی هستند که از زمین به آسمان امتداد یافته اند. این بدان معناست که اینان، تنها راه رساننده بشر به خدایند و دیگر راهها - که در حقیقت، بیراهه اند - برای امت سودی ندارند. مؤید این معنا سخن پیامبر (علیهما السلام) است که به نقل برخی روایات، فرموده است:

ص: ۸۷

«إني تارك فيكم ما لن تصلوا بعدى إن اعتصمتم به؛ كتاب الله و عترتي أهل بيتي». (۱)

«چیزی را در میان شما بر جای نهاده ام که اگر بدان چنگ انداخته و به آن تمسک جویند، پس از من، گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم».

شافعی «حبل الله» (ریسمان الهی) را در اشعاری چنین ترسیم کرده است:

«چون مردمان را دیدم که مذاهب (گرایشهای اعتقادی شان)، آنان را به دریاهاى گمراهی و نادانی کشاند».

«به نام الله بر کشتیهای نجات که همانا خاندان مصطفی (علیهما السلام) خاتم رسولان هستند سوار شدم».

«و به ریسمان خدا که همان ولایت و پیروی از آنان است، چنگ انداختم؛ زیرا به این کار، فرمان یافته ایم». (۲)

ص: ۸۸

۱- (۱) - السنن الكبرى، نسائی: ۲ / ۴۲۲؛ البدایه و النهایه، ابن کثیر: ۵ / ۱۸۹ و جز آن.

۲- (۲) - و لَمَّا رَأَيْتَ النَّاسَ قَدْ ذَهَبَ بِهِمْ مَذَاهِبُهُمْ فِي أْبْحَرِ الْغَيِّ وَ الْجَهْلِ رَكِبْتَ عَلَى اسْمِ اللَّهِ فِي سَفْنِ النِّجَا وَ هُمْ آلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى خَاتَمِ الرُّسُلِ وَ أَمْسَكَتَ حَبْلَ اللَّهِ هُوَ وَ لِأَوْهَمَ كَمَا قَدْ أَمَرْنَا بِالتَّمَسُّكِ بِالْحَبْلِ ر.ك: شرح الأخبار، قاضی مغربی: ۲ / ۱۲۵؛ خصائص الوحي المبين، حافظ ابن بطريق: ۲۰؛ الكنى و الألقاب، شيخ عباس قمي: ۲ / ۳۴۹.

حال که این خاندان، ریسمان امتداد یافته الهی اند و به پیروی از ایشان فرمان یافته ایم، بی تردید تا روز قیامت، پیروان خود را از گمراهی و انحراف، باز می دارند. آیا ممکن است کسی که به ریسمان امتداد یافته الهی، متصل باشد و جان و تن به گناه بیالاید؟ بی تردید هرگز و هرگز!

از بحث فوق، این نتایج به دست می آید:

۱- خدای متعال در این حدیث، بر زبان پیامبرش همگان را به پیروی از اهل بیت علیهم السلام فرمان داد و ساحت حضرت ختمی مرتبت، پیراسته و منزّه از آن است که به پیروی از گناهکاران، خطاورزان و مخالفان کتاب خدا فراخواند.

۲- همسنگ و قرین قرآن بودن اهل بیت علیهم السلام بر کمال یافتگی و عصمت آنان دلالت دارد.

۳ - عبارت «لن تضلّوا بعدی»؛ «پس از من هرگز گمراه نخواهید شد» که در حدیث ثقلین آمده است نیز بر عصمت و کمال یافتگی این خاندان، دلالت دارد.

۴ - جدایی ناپذیری قرآن و عترت و این که در روز قیامت، با یکدیگر در کنار حوض کوثر بر پیامبر (علیهما السلام) وارد می شوند، بر عصمت و استمرار عصمت آنان تا روز قیامت، دلالت دارد.

۵ - در حدیث آمده است:

«فلا تقدّموهما فتهلكوا، ولا تقصروا عنهما فتهلكوا، ولا تعلموهم فإنّهم أعلم منكم».^(۱)

«بر آنان پیشی نگیرید که هلاک و تباه می شوید و از آنان عقب نمانید و دوری نگزینید، که هلاک و تباه خواهید شد و به آنان چیزی یاد ندهید که آنان از شما داناترند».

در حدیث فوق، واژه «پیشی گرفتن بر اهل بیت علیهم السلام» مایه هلاکت خوانده شده که خلافت، ولایت و عصمت آنان را می رساند.

۶- از مقارن قرار گرفتن اهل بیت علیهم السلام با قرآن کریم، روشن می شود که این خاندان، هرگز با قرآن مخالفت نکرده و به معارضه برنخاسته اند. این امر نیز بر عصمت و کمال یافتگی آنان دلالت دارد.

۷- فرمان به تمسک جستن به قرآن و عترت، از آن جهت است که امت، از گمراهی و بیراهه پویی وارهد و پرواضح است که فرد گناهکار نمی تواند دیگران را از گمراهی برهاند و از آن باز دارد.

روایتی از پیامبر اکرم (علیهما السلام) درباره منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام و جدایی ناپذیری اش از قرآن وارد شده که در الفاظ، همانند حدیث ثقلین است.

پیامبر اکرم (علیهما السلام) می فرماید:

ص: ۹۰

۱- (۱) - الصواعق المحرقة: ۲۳۰، باب ۱۱ (فضائل اهل البيت).

«هذا عليّ مع القرآن، و القرآن مع عليّ لايفترقان حتّى يردا عليّ الحوض».^(۱)

«این علی، با قرآن است و قرآن با علی است. از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر، بر من وارد شوند».

درباره این سخن پیامبر (علیهما السلام) می توان گفت: پس از تعمیم حدیث ثقلین که اهل بیت علیهم السلام را شامل می شود، این روایت، امر هدایت، امامت و ولایت پس از خود را در امیرالمؤمنین علیهم السلام ثابت کرده است. البته روشن است که تمسک به این حدیث و دوری جستن از گمراهی، باید بلافاصله پس از پیامبر (علیهما السلام) باشد؛ چه این که حضرتش به امر جانشینی تصریح فرموده است؛ چنان که در روایت حموی با عبارت: «ألاوهما الخلیفتان بعدی»؛ «آگاه باشید! که آن دو (قرآن و عترت)، دو خلیفه و جانشین پس از من هستند»، بی هیچ شبهه ای خلیفه رسول خدا (علیهما السلام) کسی است که از سوی حضرتش تعیین شده باشد و سیره او را در تمام امور، به کار بندد.

برخی بر این مطلب اشکال گرفته گفته اند:

«بخاری این حدیث (حدیث ثقلین) را در کتاب خود نیاورده است! و همین امر بر ضعیف و سست بودن حدیث، دلالت می کند!».

ص: ۹۱

۱- (۱) - کنز العمال: ۶۰۳/۱۱؛ المناقب، خوارزمی: ۱۷۷؛ ینابیع الموده، قندوزی: ۱/۱۲۴ و جز آن.

در پاسخ می‌گوییم: حدیث ثقلین، از سوی اهل سنت و شیعه به تواتر نقل شده است. اهل سنت، حدیث ثقلین را ۳۹ بار نقل کرده‌اند که برخی از مسند احمد بن حنبل، پاره‌ای از صحیح مسلم، شماری از ابن مغزلی و دسته‌ای آن را از موفق بن احمد خوارزمی آورده‌اند. ابوعبدالله، محمد بن یوسف قرشی کنجی شافعی (متوفای سال ۶۵۸ هـ - ق) نیز از دیگر عالمان اهل سنت است که این حدیث را نقل کرده است. (۱)

چنان‌که روشن است منابعی که حدیث ثقلین در آن آمده نزد اهل سنت معتبر است؛ آن‌سان که نمی‌توان بر آنها خدشه‌ای وارد کرد و برخی از این منابع، در شمار صحاح شش‌گانه است. وانگهی بخاری، نه تنها حدیث ثقلین را - که از نظر اهل سنت و شیعه متواتر است - وانهاده و از نقل آن در کتاب صحیح خود پرهیز کرده بلکه از نقل روایت، یا روایاتی دیگر نیز خودداری کرده است. این بی‌توجهی بخاری تنها به این دلیل بوده که موضوع روایت، امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است!! چند مورد از این بی‌توجهی‌ها را ذیلاً مرور می‌کنیم:

۱- حدیث متواتر «ولایت» در همایش بزرگ غدیر.

ص: ۹۲

۱- (۱) - ر.ک: کفایه الطالب: ۱۲۰.

۲- حدیث «مؤاخات» که از بدیهیات است و آن هنگامی بود که پیامبر خدا (علیهما السلام) میان مهاجرین و انصار، برادری ایجاد کرد و علی علیه السلام را به عنوان برادر خویش برگزید.

۳- حدیث معروف: «بستن درهایی که از خانه های اصحاب به مسجد باز می شد، مگر درب خانه امیر المؤمنین علیه السلام» که آن را بست.

۴- حدیث «انذار خویشان نزدیک» که در بردارنده نصوصی مبنی بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

۵- حدیث در شأن نزول آیه:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۱).

«ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که در حال رکوع زکات می دهند».

۶- حدیث در شأن نزول آیه:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ... (۲).

ص: ۹۳

۱- (۱) - مائده (۵): ۵۵.

۲- (۲) - مائده (۵): ۶۷.

«ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر چنین نکنی، پیامش را نرسانده ای».

همچنین وی از ذکر دیگر احادیثی که درباره شأن نزول آیاتی است که بر فضیلت اهل بیت علیهم السلام تصریح دارند و نیز حدیث «سفینه» (۱) و جز آن را که در افضلیت خاندان رسالت است، خودداری کرده است. (۲)

مطلب دیگر این که مسلم، «حدیث ثقلین» را صحیح دانسته و آن را در صحیح خود آورده است، حال اگر بخاری از نقل آن در کتاب خود پرهیز کرده در صحت آن، خللی وارد نمی کند.

از طریق خاصه نیز ۸۲ روایت در موضوع «ثقلین» نقل شده که برخی از «ابن بابویه»، پاره ای از «کلینی»، شماری از «شیخ طوسی» (۳) و بخشی از «عیاشی» نقل شده است.

ص: ۹۴

۱- (۱) - «مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق و هوى». «مثل خاندانم، مثل کشتی نوح است که هر کس سوار آن شود، نجات یابد و هر کس از آن بازماند، غرق و سرنگون می شود». (ر.ک: مسند الامام الرضا*، شیخ عزیزالله عطاردی: ۵/۱ و جز آن.

۲- (۲) - حاشیه الطریق القويم: ۸۸.

۳- (۳) - حاشیه الطریق القويم به نقل از: الامالی، شیخ طوسی: ۱۶۰/۹.

ابن بابویه به سند خود از امام صادق علیه السلام، از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام، از پیامبر اکرم (علیهما السلام) نقل می کند که فرمود:

«إِنِّي مَخْلُفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ وَضَمَّ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ، فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ عِترَتُكَ؟ قَالَ: عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَ لَدِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (۱)

«من دو امانت گرانسنگ در میان شما بر جای می نهم؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم و آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا آن که در کنار حوض بر من وارد شوند، مانند این دو. آنگاه حضرتش دو انگشت سبّابه (اشاره) خود را به یکدیگر چسباند. در آن هنگام جابر بن عبدالله از جای برخاست و گفت: ای رسول خدا! عترت تو کیانند؟ پیامبر (علیهما السلام) فرمود: علی و حسن و حسین و امامان از نسل حسین تا روز قیامت، عترت من هستند».

بنابراین، امامی که حدیث ثقلین بدو اشاره کرده و ویژگیهایش را برشمرده ضرورتاً از گناه و لغزش مبرا و معصوم و آگاه ترین افراد روزگار خود و حجت خدا بر خلق اوست و تا روز قیامت، زمین از وجود او تهی نخواهد ماند. و همان گونه که خدای عزّ و جلّ، ماندگاری قرآن را تا روز قیامت تضمین کرده پیشوای معصوم

ص: ۹۵

نیز حافظ شریعت، تبیین کننده احکام آن، مفسر قرآن کریم و بر علوم و اسرار آن آگاه است.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

«وإن العبد إذا اختاره الله عزّ وجلّ لأمر عباده شرح صدره لذلك، و أودع فيه ينابيع الحكمة، و ألهمه العلم إلهاماً، فلم يعى بعد بجواب، و لا يحير فيه عن الصواب، فهو معصوم، مؤيد مسدد، قد أمن من الخطايا، و الزلل، و العثار، يخصّه الله بذلك ليكون حجته على عباده، و شاهده على خلقه، و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم (۱)». (۲)

«چون خدای جلّ و علا بنده ای را برای سرپرستی امور بندگانش برگزیند، سینه اش را گشاده گرداند، چشمه های حکمت را بدو سپارد و علم را بدو الهام کند الهام کردنی که از آن پس، در جوابی نماند و از صواب و درستی منحرف نشود، پس چنین کسی، از سوی خدا، معصوم، تأیید شده، توفیق یافته و گامهایش استوار است، آن سان که از لغزش و گناه ایمن خواهد بود؛ ویژگیهایی خدایش عطا می کند تا با برخورداری از آنها، حجّت خدا بر بندگانش و شاهد او بر آفریدگانش باشد؛ زیرا این فضل خداست، آن را به هر کس بخواهد عطا می کند و خدا دارای فضل بسیار است».

ص: ۹۶

۱- (۱) - جمعه (۶۲): ۴.

۲- (۲) - اصول کافی : ۱ / ۲۰۲ چاپ اسلامیّه.

با توجه به روایت فوق، امام نه عمداً و نه سهواً مرتکب خطا و گناه نمی شود؛ چرا که در هر دو صورت، امام از قرآن جدا خواهد شد، پس هر کس صدور گناه و خطا و آنچه جاری مجرای این دو باشد، از امام ممکن بداند، پیامبر خدا را دروغگو خوانده و ادعایی باطل سرداده است.

بنابر آنچه گذشت، در می یابیم که خط اهل بیت علیهم السلام و قرآن، همراه و همسوست و هدف هر دو یکی است و آن، نجات جامعه بشری و گسیل داشتن آن به سوی سعادت دو سراسر است.

شهاب خفاجی، در شرحی بر عبارت «فانظروا کیف تخلفونی فیهما؛ پس بنگرید که در نبودن من چگونه با آن دو رفتار می کنید»، آورده است:

«از سخن پیامبر (علیهما السلام) و جوب پیروی از اهل بیت علیهم السلام را به دست می آوریم و سخن حضرتش این معنا را می رساند که: من پایبندی و عمل شما را به کتاب خدا و پیروی تان از اهل بیت و نیکی تان به آنان را در نبودنم می بینم، پس هر که آنان را خشنود سازد، مرا خشنود می کند و آن که آزرده شان سازد، مرا آزرده می نماید» (۱).

ص: ۹۷

خدای عزّ و جلّ انسان را در بهترین و نیکوترین جلوهٔ اعتدال آفرید و کمال متناسب و منسجم با انسانیت وی، برایش رقم زد؛ آنگاه موهبت «اراده» را بدو بخشید و بدین وسیله انسان بر دیگر آفریدگان، برتری یافت، تا اندیشه و سلوکی الهی برگزیند که او را به کمال انسانی اش برساند.

از آن جا که عقل به تنهایی از رسیدن و درک معارف الهی ناتوان است، لذا لطف خدای مَنَّان، در نبوّت تبلور یافت تا انسان را به شاهره روشنایی هدایت کند و از بیراهه پویی و بدفرجامی بازش دارد.

نظر به این که واسطهٔ میان آفریدگان و آفریدگار، دارای نقش بزرگ و سنگینی است، لزوماً باید معصوم باشد؛ زیرا غیر معصوم، به دلیل نقص و کمال نایافتگی و احتمال ارتکاب خطا و مخالفت با مولا نقشی ناقص خواهد داشت و این برخلاف خواست و ارادهٔ او است که واسطه میان خلق و خود را کامل می خواهد و چنین اراده ای تنها با وجود انسان معصوم، تحقّق می یابد؛ بنابراین، پیامبر (علیهما السلام) و امام علیه السلام هر دو معصوم هستند و این «عصمت» در دیگر امامان تا امام غایب (عج) استمرار دارد.

دربارهٔ محدودهٔ عصمت، شیعه بر این اعتقاد است که «عصمت» از آغاز ولادت تا واپسین دم زندگی، از روزگار قبل از بعثت و در دوران رسالت، جریان دارد و پیامبر و امام، از ارتکاب گناهان صغیره و کبیره، خطا، فراموشی و سهو، در احکام و جز آن، معصوم و پیراسته اند.

پیروان دیگر مذاهب، دربارهٔ مفهوم «عصمت پیامبران»، راههای گوناگونی پیموده و نظریه های مختلفی پرداخته اند.

برخی بر آنند که صدور گناه از پیامبر، در حال نبوت و در اجرای احکام ممکن نیست، اما جمعی دیگر، صدور گناه از پیامبر را در هر حالی (قبل از نبوت و در حال نبوت) ممکن می دانند!

از دیدگاه شیعه ضرورت عصمت در نبوت و امامت، تابع ضرورت وجود نبوت و امامت و اهداف آن دو است. از نظر آنان، «عصمت»، به معنای سلب اختیار و آزادی عمل از معصوم نیست بلکه بدان معناست که معصوم، فقط اعمال نیک همسو با ارادهٔ خداوند را بر می گزیند و بر اساس همین اراده، از بدیها و زشتیها می پرهیزد و در یک سخن، معصوم چیزی را بر می گزیند که خداوند آن را اراده کرده و از او خواسته است.

در مورد عصیان، استغفار، توبه و ظلم در زندگی پیامبران، مفرداتی در قرآن آمده که برخی بر این پندارند که اشاره به امکان مخالفت از سوی پیامبران دارد و البته چنین تصویری، ناشی از آن است که آنان، مفهوم «نهی تحریمی» را در نظر می گرفته اند؛

مفهومی که بر اساس آن، پیامبران به سبب اعمالشان کیفر می شوند. حال اگر «نهی» را «ارشادی» بدانیم، دیگر برای مدعیان امکان صدور گناه از پیامبران، دلیلی نمی ماند.

وانگهی، این که هر استغفاری، ناشی از گناه باشد، دیدگاه درستی نیست بلکه - چنان که بیان شد - ممکن است استغفار، دلایل دیگری نیز داشته باشد. در مورد توبه و ظلم نیز همین امر صادق است.

دیگر این که: «عصمت»، مقوله ای است جدای از عدالت؛ زیرا ممکن است از انسان عادل خطا و گناه سر بزنند و ممکن است سر نزنند؛ زیرا مقتضی خطا و لغزش و گناه، در او موجود است؛ بنابراین، اگر انسان عادل، مرتکب گناه شده سپس توبه کند، به عدالت خود باز می گردد، اما انسان معصوم، هرگز تن به فعل قبیح نمی دهد و بدان دست نمی آید و فراتر از این، هرگز گناه را از خاطر نیز نمی گذراند؛ زیرا مقتضی گناه، در معصوم وجود ندارد.

سخن آخر این که: تمام ادله ای که «عصمت پیامبر (علیهما السلام)» را ثابت می کند، امامان علیهم السلام را نیز در بر می گیرد، البته باید ادله خاصّی که قرآن کریم و احادیث شریف بر عصمت آنان آورده بدان افزود؛ مانند: آیه تطهیر، حدیث ثقلین و جز آن.

و آخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمین.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

